

از نامه های رسیده	از هر دری سخنی	صفندی رفرمیستهای چپ در برابر انقلاب!	گفتمان های مسلط نظام جهانی و وظیفه نیروهای چپ	نکاتی پیرامون تجدیدطلبی و خرد رهایی بخش
صفحه ۱۶	صفحه ۱۷	صفحه ۲۲	صفحه ۲۲	صفحه ۲۲

آموزشی از روز جهانی طبقه کارگر

امسال ۲۱مین سالگرد اول ماه مه - روز جهانی کارگر- است. فرارسیدن این روز خجسته ی مبارزاتی را به کارگران ایران و جهان تبریک می گوئیم.

مبارزات کارگران قهرمان شیکاگو در اول ماه مه ۱۸۷۶ برای درخواست ۸ ساعت کار در روز و خونی که کارگران برای تحقق این خواست شان جهت پیروزی آمال طبقه ی کارگر دادند و تصویب این روز به مثابه روز جهانی کارگر در کنگره انترناسیونال دوم احزاب سوسیالیست، ابعاد جهانی خواستها و مبارزات طبقه ی کارگر را به عیان نشان داد.

متعاقب این تصمیم انترناسیونال دوم، مبارزات کارگران **بقیه در صفحه دوم**

کارگران و زحمتکشان ایران و جهان! ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) روز همبستگی مبارزاتی جهانی طبقه کارگر را به شما تبریک می گوئیم.

وابسته به آنان شده است. ناشی از مقاومت و اعتراض و مبارزات طبقه کارگر جهانی به دلیل ضعف تشکلهای سیاسی و اتحادیه ای آن به منظور به دست گرفتن رهبری مبارزات جاری طبقه کارگر و توده ها، سرمایه داری جهانی برای مقابله با این مبارزات، از طریق نظامی کردن هر چه بیشتر کشورها، به مقابله برخاسته است.

سال گذشته در سطح جهانی شاهد سود های میلیاردی کمپانی های چند ملیتی از یک سو و فساد و دزدی های میلیاردی در بین دولت ها و سرمایه داران همراه با تعمیق بحران سرمایه داری بین المللی و رقابت افسار گسیخته آنان بودیم. در این راستا و به بهانه ی وجود بحران، **بقیه در صفحه دوم**

امسال طبقه کارگر در عرصه بین المللی و نیز در ایران در شرایطی به برپائی این روزتاریخی برمی خیزد که سرمایه داری در سطح جهانی برای فائق آمدن بر بحران سراسری اش، چه از طریق اهرمهای نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و چه از طریق فشار پلیسی دولت ها ارزش نیروی کار را به شدت کاهش داده و بی کاری مزمن و فقر و فلاکت در تمامی کشورها گسترش یافته است.

رقابت های افسار گسیخته دارو دسته های مختلف سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی و پیرامونی باعث تلمبار شدن هر چه بیشتر سرمایه در دست تعداد باز هم کمتری از سرمایه داران و ارگانهای

آزادی در جامعه ی طبقاتی!

یکی از مقوله هائی که مورد تحریف رویزیونیستی پُست مدرنیستی قرار گرفته برداشت غیراصولی و غیرعلمی از مفهوم و بُعد مقوله ی آزادی در جامعه ی طبقاتی است.

بنابه آموزش کمونیسم علمی، ایده نولوژی و فرهنگ غالب در جامعه ی طبقاتی، ایده نولوژی و فرهنگ طبقه یا طبقات حاکم است - اعم از این که در جامعه برده داران حاکم باشند یا فئودالها، سرمایه داران حکومت کنند یا کارگران! این واقعیت، محصول خیال پردازی بنیان گذاران کمونیسم علمی نبوده، بلکه از مطالعه و بررسی آنها از تاریخ جوامع بشری طی هزاران سال به دست آمده است.

تاریخ جوامع طبقاتی، تاریخ حرکت مستمر از حیثه **بقیه در صفحه هفتم**

نظام جهانی و اوضاع ایران در شرایط کنونی

داده است. و اوضاع ایران شدیداً تحت تاثیر این وضعیت است که نظام جهانی سرمایه بوجود آورده است.

بررسی قیاسی بحران عمیق ساختاری کنونی (که در واقع در سال ۱۹۷۳ بطور "نامرئی" از انظار عمومی آغاز و در سال های ۲۰۰۸ - ۲۰۱۰ برای جهانیان آشکار و برملا گشته است) با بحران عمیق ساختاری اوایل قرن بیستم (که نقطه شروعش در سال ۱۸۷۳ یعنی دقیقاً صد سال پیش از آغاز دومین بحران عمیق ساختاری کنونی در ۱۹۷۳ بود) نشان می دهد همان طور که بحران اول و پی آمدهای ناشی از آن (مثل اشتعال جنگ جهانی اول) شرایطی بوجود آورد که از درون آن امواج فراگیر انقلاب کارگری در روسیه و دیگر کشورهای اروپائی و جنبش های رهایی بخش **بقیه در صفحه چهارم**

بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در ادامه جنبش همگانی کنونی و در چهارچوب اوضاع جهانی بویژه گسترش تهاجمات و جنگ های "ساخت آمریکا" از آسیا (عراق، افغانستان، پاکستان، یمن و...) به آفریقا (سومالی، سودان و...) نشان می دهد که نه تنها مردم ایران بعد از گذشت سی و یک سال از وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به هیچ یک از خواسته های تاریخی و اساسی خود یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی نرسیده اند بلکه در سطح جهانی نیز تاراج ملل زیر ستم و در بند توسط کشورهای جی ۸، نظام جهانی را به سوی بحران عمیق ساختاری و خرده بحران های منبعث از آن سوق داده و بشریت زحمتکش را بیش از پیش دوباره مثل آغاز قرن بیستم در مقابل احتمال وقوع جنگ و ناامنی و بربریت قرار



کارگران و زحمتکشان... بقیه از صفحه اول

سازمان دهیم. در اول ماه مه و در هر تجمع مان بکوشیم این ایده رهائی بخش را در میان هم زنجیرانمان وسیعاً تبلیغ کنیم.

گرامی باد اول ماه مه روز همبستگی

مبارزاتی کارگران و زحمت کشان جهان!

کارگران متفرق هیچ و کارگران متشکل

همه چیز اند!

برای آزادی کارگران و دیگر زندانیان

سیاسی متحداً مبارزه کنیم!

دست دین سالاری و مردسالاری از دخالت

در امور جامعه کوتاه!

مبارزه برای بالا بردن حداقل مزدها را

هر چه متحدر پیش ببریم!

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!

نابود باد سرمایه داری، زنده باد

سوسیالیسم!

اول اردیبهشت ۱۳۸۹ -

حزب رنجبران ایران



آموزشی از ... بقیه از صفحه اول

درسراسرجهان برای قبولاندن این خواست حق طلبانه به سرمایه داران، و بالاخره پذیرفته شدن آن درمقیاسی جهانی توسط بسیاری از دولتها و رسمیت یافته در قوانین کار- هر چند که در عمل درکشورهای مختلفی این پذیرش تنها بر روی کاغذ باقی مانده و سرمایه داران و دولتهای آنان تا آن جاکه درتوان داشته اند ازاجرای آن ظفره رفته اند - آموزش گرانبھائی را برای مبارزان طبقه ی کارگر دربرداشت.

اولین آموزش از مبارزه ی کارگران شیکاگو در اول ماه مه این بود که کارگران برای به دست آوردن حقوق پای مال شده شان توسط سرمایه داران، جز از طریق مبارزه ای قهرآمیز، موفقیتی هر چند محدود را هم نمی توانند به دست آورند و آن را حفظ کنند.

تجربه ی مبارزاتی بیش از یک قرنی کارگران به ویژه درکشورهای پیشرفته ی سرمایه داری نشان می دهد که علارغم دست آوردهای مبارزاتی کارگران در این کشورها، سرمایه داران و دولتهای دست نشاندۀ ی آنان تمامی تلاش خود را به کار می بندند تا حقوق کارگران را

محدود کرده و ثمرات نیروی کار را

عدم امنیت اجتماعی، به غارت بردن هستی انسان های کارگر و زحمتکش توسط عده قلیلی از سرمایه داران و بنگاه های وابسته به آنان و حفظ قدرتهای دولتی در دست خود، هدف دیگری ندارد. این نظام فقر گسترده ای را در بین طبقات تحتانی جوامع، شیوع افسارگسیخته ی مواد مخدر، فحشاء، بی حقوقی وسیع اجتماعی، نابرابری های ملی و جنسی و...، به همراه شتاب رقابت برای سود بیشتر، چپاول مردم، و کنترل نظامی - پلیسی هر چه بیشتر نیروی کارجهان، به وجود آورده و هیچ دستاوردی برای پیشرفت بشریت در عرصه های آزادی و رفاه ندارد. شتاب و رشد سرسام آور جوامع بشری در عرصه های گوناگون به دست و فکر میلیاردها انسان مولد به طور روزمره نشان می دهد که تولید اجتماعی شده، مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله را بر نمی تابد. تنها مناسبات سوسیالیستی است که جواب گوی این وضعیت مادی جوامع بشری می باشد و تنها طبقه ی کارگر است که برای ساختن این جهان عادلانه نوین انسانی در پیشاپیش دیگر زحمت کشان جهان، قداراست جهان کنونی را از ظلمتی که نظام سرمایه داری بر آن حاکم گردانده است، نجات دهد.

در سالی که گذشت مبارزات طبقه با دست آوردها و پیروزی های متعدد و درعین حال با برخی عقب نشینی ها همراه بود. از جمله می توان به صدها اعتصاب موفق در کشورهای امپریالیستی و پیرامونی و رسوائی و عقب نشینی هر چه بیشتر سرمایه داران از یک طرف و بسته شدن هزاران کارخانه و بیکاری صدها میلیونی کارگران در کشورهای متعدد از طرف دیگر اشاره داشت. این مبارزات هنوز در مرحله ی دفاعی قرار دارند. سال گذشته بحران سرمایه داری همچنان با شدت هر چه بیشتری ادامه یافت.

اما تاریخ مبارزات طبقاتی در ۲۰۰ سال گذشته نشان داده است که طبقه کارگر بدون مسلح شدن به دیدگاه رهائی بخش خود - کمونیسم علمی - و بدون سازماندهی خود امکان در هم شکستن سرمایه داری را ندارد. پس رفقای مبارز کارگر! بیانیید سالی را که در پیش رو داریم به سال سازماندهی و ایجاد تشکلات مستقل کارگری، به سال آموزش خود و کارگران از تئوری هدایت کننده مان، کمونیسم علمی و حرکت در جهت ایجاد تشکل سیاسی واحد پیشرومان، تبدیل کنیم و در این راستا مبارزه برای بالا بردن سطح دستمزدها و دیگرخواستهای میرمان را

دهها میلیون کارگرازکاراخراج شدند. عدم تامین امنیت محیط کار باعث شد که روزانه یک میلیون نفر درجهان دچار آسیب ناشی از شغل شوند. در عرصه اجتماعی دولتهای سرمایه داری به از بین بردن هر چه بیشتر دست آوردهای اقتصادی - اجتماعی که حاصل دهها سال مبارزات طبقه کارگر است، پرداختند.

در ایران نیز طی سال گذشته تجاوز به حقوق کارگران بی وقفه ادامه یافت. صدها کارخانه بزرگ و متوسط و کوچک بسته شدند. مرگ و میر کارگران به دلیل فقدان وسایل ایمنی درسال از ۲۰ هزار نفر تجاوز کرد. جنبش اعتراضی طبقه کارگر به ویژه درمورد درخواست مزدهای پرداخت نشده ی ماهها و سالها، لحظه ای آرام نگرفت. به خصوص که سطح مزدها با توجه به تورم و گرانی افسارگسیخته، همچنان در حال نزول بوده و فقر وفلاکت روزافزونی را باعث شده است. به علاوه مردم جان به لب رسیده ایران علیه سی سال حاکمیت استبدادی سرمایه داری مذهبی به پا خاستند و خیابان های کشورمان به میدان نبرد و درگیری روزمره میلیونی مردم با رژیم تا دندان مسلح جمهوری اسلامی تبدیل شد. در این مبارزات، صدها نفر جان باختند هزاران نفر زندانی و شکنجه شده و مورد تجاوز قرار گرفتند. اما علارغم تمامی این مبارزات و برخی تلاشها در جهت سازمان یابی مان، فقدان تشکل سیاسی واحد و پیشرو طبقه کارگر و متشکل نبودن کارگران در سازمانهای خود باعث شد تا آن چنان که شایسته طبقه کارگر است، این طبقه نتواند با بهره گیری درست از اوضاع مبارزاتی موجود، آن را در خدمت رهائی مردم جامعه از استثمار و ستم رژیم سرمایه متکی بر دین سالاری و مردسالاری هدایت کند.

رژیم حاکم در ایران خوب می داند که سرنوشت جنبش های دموکراتیک و انقلابی در ایران با سرنوشت طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران عجین شده است. به همین علت درسال گذشته با خشونت تمام برای جلوگیری از سازمان یابی کارگران فعالان کارگری و دانش جویان و روشن فکران چپ را به بهانه های پوچ به زندان انداخته و دائما مورد آزار و شکنجه قرار می دهد.

امروزه و در عصر جهانی شدن گسترده ی مناسبات سرمایه داری فراملی، این نظام که بجز ستم و استثمار، جنگ و کشت و کشتار،



بایک دیگر نرسیده اند و گروهی گری و تفرقه در جنبش کمونیستی ایران غالب است و تا اطلاع ثانوی به شعار «کارگران همه ی کشورها متحد شوید!» در سطح کشوری آن جواب رد داده می شود!! به علاوه به دلیل حاکمیت خفقان زای رژیم اسلامی حامی سرمایه، حتی ۱۰٪ کارگران ایران نیز در سطح تشکلهای سندیکائی متحد نشده اند و اندک تشکلهائی هم که در سالهای اخیر تشکیل شده اند با دادن قربانیان فراوانی و از جمله شکنجه و زندانی شدن رهبر شان مواجه می باشند.

گرچه خواستهای کارگران - حتی در سطح حداقل آنها - به قدری فراوانند و نشان از وضعیت فلاکت باری دارند که نظام سرمایه داری ایران بر کارگران و زحمت کشان تحمیل نموده است، اما در میان این خواستها، ۵ خواست اساسی زیر: سازمان یابی کارگران، افزایش مزد حداقل کارگران، جلوگیری از اخراج و ایحاد اشتغال برای کارگران و زحمت کشان بی کار، تامین مسکن ارزان و بالاخره بیمه ی کارگران اعم از شاغل یا بی کار، جزو فوری ترین خواستهائی هستند که برای تحقق آنها باید مبارزات مشترک و تاحدممکن متحدی را در سال جدید سازمان داد که در میان آنها تشکل یابی کارگران تضمین کننده ی تحقق و تثبیت خواستههای دیگر می باشد.

فراموش نکنیم که در شرایطی که مزدهای ناچیز هم راه با تورم و گرانی افسارگسیخته، فقر بیش از ۷۰٪ جامعه ی کارگری و زحمت کش ایران را باعث شده است و تعیین حقوق ماهانه ی حداقل ۳۰۳ هزار تومان که با تقلب و پائین آوردن اسمی و ناگهانی نرخ تورم و افزایش بهای کالاها همراه بود و ادعای این که در سال ۸۹ نرخ تورم پائین تر از ۱۶٪ باقی خواهد ماند، نماینده گان دولت و کارفرما در آستانه ی سال جدید، تنها ۱/۳ حداقل مزد واقعی را به تصویب رساندند. توجه باید داشت که با از میان برداشتن یارانه ها، افزایش سریع قیمت کالاهای ضروری که گفته می شود امسال به مرز ۳۵ تا ۵۰٪ خواهد رسید، فقر و حشتناک مزدگیران و حقوق بگیران جزء را امسال شاهد خواهیم بود.

مقابله با این وضعیت فلاکتبار، که هم راه است با دیکتاتوری خونین نظم دین سالار سرمایه، در درجه ی اول جز از راه یک خانه تکانی جدی و مسئولانه ی طیف فعالان چپ اعم از متشکل یا منفرد و تلاش برای ایجاد آلترناتیو پیشرو و احد جنبش کارگری - حزب کمونیست واحد و

ای فردی برای کارگران و زحمت کشان حاصل نمی شود: «کارگران متفرق هیچ و کارگران متشکل همه چیزند!» و هر تشکل یافردی که تئوری کمونیسم علمی را راهنما عمل خود قرار دهد، باید در تحقق «کارگران همه ی کشورها متحد شوید!» مانیفست حزب کمونیست از صمیم قلب بکوشد. آیا لحظه ای می توان به این امید بود که کارگران منفرد از کارفرما طلب افزایش مزد و یا کم کردن ساعت کار را داشته باشند و کارفرما هم به این خواستههای فردی جواب مثبت بدهد؟! حتی به کرات در سطح جهان و ایران شاهد بوده ایم که اعتصابات کارگری در یک کارخانه برای رسیدن به خواسته های حداقل شان و قبولاندن آن به کارفرما به شکست منتهی شده و نیروی کارگری بیشتری لازم آمده است تا این گونه اعتصابات پیروز شوند. در جامعه ی طبقاتی و با وجود طبقات متخاصم، نمی توان با رضا و رغبت از طبقه ی سرمایه دار طلب حق نمود. به قول معروف «حق گرفتاری است و نه دادنی!» و در این نبرد طبقاتی در آخرین تحلیل نیروی مادی تعیین کننده می باشد.

بدین ترتیب، سه اصل «وحدت منافع»، «وحدت مبارزاتی» و «وحدت تشکیلاتی»، سه رکن پایه ای در جنبش کارگری در جهان و در ایران می باشد. علاوه بر تحقق این سه وحدت، با به کار بستن تاکتیکهای درست و شیوه های اصولی مبارزه و در راستای رسیدن به هدف نهائی کارگران - یعنی برچیدن نظام مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان - است که مبارزات کارگران در جهت کسب پیروزی با استواری می تواند به پیش برود. اول ماه مه فرصتی است برای تلاش در جهت رسیدن به «سه وحدت» ذکر شده در بالا. و اما در جنبش کارگری ایران هنوز درجه ی آگاهی کارگران تا بدان حد ارتقاء نیافته است که از این سه وحدت درک همه جانبه ای پیدا کنند. از جمله این که با وجودی که در سال گذشته تنها تعدادی از تشکلهای موجود اعم از کارگری و یا مدافع کارگران اعلامیه مشترکی دادند و جهت برگزاری جشن اول ماه مه در پارک لاله ی تهران گردهم آمدند که بلافاصله با سرکوب وحشیانه ی قداره بندان رژیم مواجه شده و هنوز هم تعدادی از دستگیر شده گان در زندان به سر می برند. ولی این حرکت امید بخش به مثابه قطره ای در دریای طیف کارگری در ایران بود. هنوز حتی پیشروان کارگری - اعم از فعالان کمونیست کارگری و غیر کارگری - به ضرورت مبرم تحقق «سه وحدت» فوق

در اشکالی گوناگون به غارت ببرند. آخرین نمونه از چنین رفتاری را می توان در این کشورها هم اکنون مشاهده کرد که به بهانه ی وجود بحران مالی، از یک سو حقوق کارگران و کارمندان را که طبق روال عادی می بایستی هر ساله اضافه کنند، ثابت و منجمد نگه داشته اند و یا کم کرده اند و از سوی دیگر اخراج کارگران را به بهانه ی وجود بحران ادامه می دهند، ولی در مناطقی از جهان که نیروی کار ارزان است سرمایه گذاری می کنند. وضعیتی به مراتب بدتر از این را نیز در ایران دامن گیر طبقه ی کارگر کرده اند.

دومین آموزش وحدت منافع کارگران است. کارگران در از بین بردن استثمارناشی از نظام کار مزدی و ستم طبقاتی نفعی واحد دارند که تشتت نظری در میان آنها را بر نمی تابد.

بر خلاف برخی نظرات مخدوشی که مدعی هستند منافع اقشار مختلف کارگران ضرورتاً یک سان نیست و بر اساس این ادعای پوچ بر طبق پاره شده ی پلورالیسم سیاسی و تشکیلاتی کارگری می کوبند و یا برخی دیگر وحدت پیشروان جنبش کارگری را تنها در حد وحدت عمل آنها تبلیغ می کنند و به تفرقه تشکل های چپ گردن گذاشته و تشتت نظری و سازمانی را اصلی مطلق جلوه می دهند، پس از طرح مبارزه برای تحقق ۸ ساعت کار در روز در جنبش کارگری، در هیچ جای جهان کارگران و زحمت کشان علیه این خواست محقانه به مخالفت و اعتراض برخاستند و به زمان کار روزانه ۱۰، ۱۲ و ۱۴ ساعت رای ندادند. برعکس در تمامی کشورهای جهان، مبارزات کارگری در قرن گذشته برای تثبیت ۸ ساعت کار روزانه ادامه یافت و امروز احزاب انقلابی کارگری به ویژه در کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری با توجه به رشد تکنیک و مهارت کارگران، مبارزه برای ۶ ساعت کار در روز و ۳۰ ساعت کار در هفته را مطرح می کنند. این هم امری طبیعی است. زیرا در جامعه ی سرمایه داری هر چه تکنیک پیشرفته تر شده باشد، زمان کار روزانه باید کمتر باشد، تا استثمار نیروی کار کمتر شده و توان و نیروی حیات کارگران در میدانهای استثمار کار مزدی به تمامی تحلیل نرود.

سومین آموزش از این روز مبارزاتی کارگران این است که وحدت منافع، وحدت عمل مشترک جهت تحقق آنها و لذا وحدت تشکیلاتی را طلب می کند. تامین منافع، به خودی خود و حتی با مبارزه



سراسری ایران - ممکن نیست. نمی توان خودبه سیاست تفرقه گری تسلیم شد و آن را به اجرا درآورد و از طبقه ی کارگر متحدشدن سراسری را طلب نمود! باشد که در اول ماه مه امسال زمینه برای این خانه تکانی در طیف چپ فراهم شود. چه بدون آلترناتیو واحد قوی پیشرو وبا اتوریته در جنبش کارگری، مبارزات جاری توده ها علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران، ابتکار عمل در مبارزات سیاسی جاری به دست نیروهای بورژوائی خواهد افتاد که به دست به دست شدن قدرت و یا سازش بین نیروهای بورژوائی خواهد انجامید و طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش در فقر و فاقه هم چنان باقی خواهند ماند و روزگاری جهنمی را باید تحمل کنند.

ک.ابراهیم - ۱۹ فروردین ۱۳۸۹



نظام جهانی... بقیه از صفحه اول

ملی در چین و ایران و دیگر کشورهای آسیایی به سرعت رشد یافتند، به همان اندازه بحران ساختاری کنونی نیز علیرغم ویرانی ها، نا امنی ها و آشوبی که به بار آورده، به احتمال قوی به اوجگیری مجدد جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای پیرامونی ("بیداری مجدد جنوب") و احیای مبارزات کارگری در کشورهای مرکز (شمال) منجر می گردد. در این نوشتار بعد از بررسی کوتاه آشوب و ناامنی که نظام جهانی در کشورهای پیرامونی جهان سوم به بار آورده ، نگاهی اجمالی به اوضاع و آینده ایران در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمین ۱۳۵۷ می افکنیم.

نظام جهانی حاکم و

کشورهای در بند

به نظر بسیاری از مارکسیست ها، شیوه و گسترش بربریت و سیاست های فلاکت بار خصوصی سازی و ملی زادنی هم اکنون کشورهای متعددی از جهان سوم پیرامونی (از هائیتی در آمریکای لاتین گرفته تا افغانستان، عراق، پاکستان، یمن و فلسطین در آسیا و سومالی، سودان، کنگو و... در آفریقا) را به سوی فلاکت و نیستی سوق می دهد. "امپراطوری آشوب" در جهان

که به برکت گسترش ویرانساز "بازار آزاد" نئولیبرالی سرمایه داری و اشتعال و گسترش جنگ های منبعث از آن بوجود آمده، بالاخره به "بیداری مجدد ملل در بند" کشورهای پیرامونی که ۸۵٪ بشریت کارگر و زحمتکش جهان را تشکیل می دهند، منتهی گشته و شرایط ایجاد یک نظام دموکراتیک پیگیر با چشم اندازهای سوسیالیستی را میسر خواهد ساخت. بحران ساختاری کنونی و خرده بحران های منبعث از آن به خوبی نشان می دهند که نظام واقعا موجود سرمایه داری هم با اشکال از نظر تاریخی شناخته شده (دوره کلاسیک - رقابتی) و هم در چهارچوب های نئوکلاسیک قابل تصور و حتی با پیش بینی های کنونی خودش درباره مواهب جهانی شدن، در تضاد و دشمنی آشکار و مخفی قرار دارد. رونق و رفاه اقتصادی دهه ۱۹۹۰ که بر بنیاد تکنولوژی های جدید دیجیتالی و در چهارچوب اصول اجتماعی حاکم ایجاد گشته بود، امروز مثل حباب ترکیده است - حتی در ثروتمندترین کشورهای مسلط مرکز، بیکاری مزمن، پدیده کودکان خیابانی، تن فروشی، اعتیاد به مواد مخدر، بی خانمانی فراگیر، مرگ و میر از گرسنگی و سوء تغذیه و... وضع زندگی بسیاری از مردم زحمتکش را مشقت بارتر و نا امن تر ساخته اند. بحران عمیق ساختاری و عدم موفقیت نظام جهانی بیشتر از هر جایی بویژه در شکست پروژه های مدرن سازی و صدور دموکراسی فرمایشی خود در کشورهای در بند پیرامونی بویژه در ۱۰ سال گذشته بخوبی عیان گشته است. پروژه جهانی شدن "پیروزمند" که قرار بود رفاه و آسایش را برای بشریت، هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی به بار آورد، با شکست سختی روبرو شده و برخلاف دوران گذشته بیش از پیش رسانه ای تر و برملا تر گشته است. نگاهی به اوضاع اسفبار کشورهای پیرامونی، از هائیتی تا یمن و از افغانستان و پاکستان تا سومالی، سودان، سیرالئون، کنگو، لیبیا و... بخوبی نشان می دهد که نظام حاکم (سرمایه داری واقعا موجود) بخش بزرگی از جهان را هم اکنون وارد فاز "بربریت" و "بشریت تهی از انسانیت" ساخته است. امروز انباشت سود از طریق غارت بیش از پیش در مقابل چشمان ما توسط اولیگوپولی های عمدتا مالی معاصر ادامه دارد. در مرکزهای مسلط (عمدتا کشورهای جی ۸ بویژه آمریکا، ژاپن و اروپای متحد)، سود انحصاراتی که به جیب اولیگوپولی ها واریز می شود، مترادف با غارت کلیدی

تداوم بحران امپریالیسم زمینه ساز رشد انقلاب پرولتاریائی است



حد بیداد می‌کند. ▶

عملکرد نظام جهانی در

منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند

ادامه جنگ در عراق و افغانستان و گسترش آن به پاکستان و یمن و...، تاکنون به کشته شدن و مجروح گشتن صد ها هزار مردم بی دفاع انجامیده و میلیون ها کودک و پیر و جوان آن کشورها را در بیابان های سوزان و خشک و یا سرد و بی آب و علف آواره و سرگردان ساخته و اقتصاد این کشورها را به سوی نابودی کشانده است. بر خلاف توهمات که نیروهای راست بویژه حامیان نئولیبرال - نئوکان اشاعه می دهند، هدف راس نظام (آمریکا) برقرار ساختن نظام دموکراتیک و دفاع از حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ملی ملیت های ساکن آن کشورها نیست. نظام جهانی و آمریکا در راس آن خواهان تثبیت دولت های کمپرادور وابسته در آن کشورها به مثابه ستون فقرات تحمیل سلطه امپراطوری سرمایه بر مردمان آن کشورها و استقرار امنیت برای اولیگوپولی های مالی - نفتی جهت استخراج منابع عظیم نفت و گاز طبیعی کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی و صدور آن ها از گذرگاه های استراتژیکی تنگه های هرمز و باب المندب و مسیر ژئوپولیتیکی راه افغانستان - پاکستان عمدتا به کشورهای مرکز است. هر نیرو و تشکل و فردی که در این کشورها با مداخلات سیاسی و نظامیگری های ماجراجویانه کاخ سفید و دیگر کاخ های متعلق به کشورهای جی ۷ مخالفتی ابراز کرده و مقاومتی نشان دهد، به عناوین متعددی منجمله "تروریست"، "طالبان" و "القاعده" مورد هجوم نظامی، ترور و شکار قرار گرفته و سرکوب می گردد. در فلسطین اشغالی نیز متجاوز از شصت سال است که دولت اسرائیل در کمال بی رحمی و شقاوت، حقوق مردم فلسطین را پایمال ساخته و حتی نسبت به قطعنامه ها و تصمیماتی که خود پای آنها را امضاء کرده است (با حمایت و عنایت هیئت حاکمه آمریکا و یا در زیر چشم اغماض گر آن) بی اعتنا مانده است. نیروهای نظامی - امنیتی اسرائیل شب و روز مشغول بمباران شهرها و روستاهای فلسطینی و شکار فلسطینی ها در کوچه و بازار هستند. در عرض ۱۵ ماه گذشته (از جنگ غزه در دسامبر ۲۰۰۸ تا کنون) صدها نفر توسط ماموران امنیتی اسرائیل شکار شده و یا جان باخته اند. بیش از نصف خانه های فلسطینی در نوار غزه و بیش از ۸۰۰ خانه فلسطینی در (بانتوهای) ساحل غربی تخریب و با خاک یکسان شده

اند. در یک کلام، افزایش اعمال سیاست های آپارتاید زدائی جغرافیائی و سیاسی بر سرزمین های فلسطینی (کرانه غربی، نوارغزه و شرق اورشلیم) از سوی دولت اسرائیل با نیت رسیدن به هدف نهائی خود (انهدام پدیده فلسطین به عنوان یک دولت - ملت واحد بالقوه) بدون تردید ستون اصلی استراتژی ایجاد "خاورمیانه بزرگ و جدید" جناح های سیاسی نئولیبرال نئوکان ها را در منطقه خاورمیانه (آسیای جنوب غربی) تشکیل می دهد. یک بررسی تحقیقی نشان می دهد که اولیگوپولی های حاکم بر پنتاگون و سازمان های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا با مترسک ساختن جوان نیجریه ای به اسم عبدالمطلب که قصد انفجار هواپیمائی را داشت که در روز کریسمس سال ۲۰۰۹ از آمستردام به سوی دیترویت در حرکت بود، موفق شدند که جنگ های "ساخت آمریکا" را از افغانستان - پاکستان به دو سوی ساحلی تنگه باب المندب (یمن و سومالی) گسترش دهند

جنبش همگانی کنونی و

انقلاب بهمن ۱۳۵۷

ایران نیز مثل کشورهای دربند پیرامونی "تافته جدا بافته" از نظام جهانی نبوده و تحقیقا در آن قرار دارد. در واقع بحران سیاسی عمیق کنونی ایران (که جنبش همگانی تجلی آشکار آن است) مینیاتور بحران عمیق ساختاری نظام جهانی سرمایه است که مبارزات گوناگون قربانیان نظام همراه با چالشگران ضد نظام تجلی آشکار آن بحران است. جنبش همگانی مردم ایران بعد از گذشت ۹ ماه از آغازش در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷ وارد مرحله مهمی از عمر خود شده است. بخش قابل توجهی از شرکت کنندگان و فعالین درون این جنبش بویژه طیف رادیکال و چپ، با هوشیاری صدای اعتراضشان را بلند و بلندتر می کنند تا نگذارند که وقایع بعد از انقلاب ۵۷ دوباره تکرار شود. سی و یک سال پیش شاه رفت و طرفداران تئوکراسی ولایت فقیه "میوه چینان انقلاب"، انقلاب مردم را (با حبس آنها در "زندان توهمات" امت گرائی) مصادره کرده و قدرت را بدست گرفتند. در طول دو سال بعد از پیروزی انقلاب که مبارزات سیاسی هنوز شکل علنی داشت و نیروهای چپ مارکسیست و ملی گرایان طرفدار حق حاکمیت ملی در صحنه سیاسی ایران حضور فعال داشتند، حاکمین مستبد امت گرا جنگ خانمانسوز هشت ساله ایران - عراق را دامن زدند تا بتوانند صدای اعتراض مردم را به بهانه

"دفاع از حریم کشور" خفه کنند. آنها در دهه ۶۰ با تحکیم دیکتاتوری ولایت فقیه تمام نیروها و سازمان های متعلق به چپ های مارکسیست، ملی گرایان سکولار و حتی طیف های اسلامی مخالف ولایت فقیه را (که در پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ شرکت داشتند) سرکوب و فعالین آنها را در زندان ها بعد از شدیدترین شکنجه ها به جرم "محرابه" و یا "مرتد" به اعدام محکوم و سر به نیست کردند. بنیادگرایان حاکم بعد از قتل عام چپ های مارکسیست، ملی گرایان طرفدار حق حاکمیت ملی و دیگر آزادیخواهان مخالف ولایت فقیه به جان مردم بی دفاع افتاده و در دهه های ۷۰ و ۸۰ خورشیدی در جهت تحکیم دیکتاتوری فردی ولایت فقیه و رجعت به حکومت اسلامی حتی "قانون اساسی"، "مجلس" و دیگر نهادهای دولتی خود را از هم فروپاشاندند. بعد از گذار از پروسه های آدم ربائی، قتل های زنجیره ای و عنکبوتی و...، شکار انسان ها و اعدام آنها همچنان ادامه یافت. آنها تا این اواخر بیرحمانه معتادان، روسپیان، دگرباشان، کودکان خیابانی و... را به قتل رسانده و هر نوع اعتراضی از طرف خانواده های این قربانیان را سرکوب کرده و مذبحخانه تلاش نمودند تا صدای اعتراض فعالین سیاسی و اجتماعی را از طریق سانسور و خفقان خاموش سازند. ولی امروز به شکرانه ادامه جنبش همگانی شرایط مبارزه مردم با آن دوره (که تقریبا سی سال طول کشید) تفاوت اساسی پیدا کرده است. جمهوری اسلامی دیگر با کمک آخرین امکاناتش قادر می شود مثل گذشته جوانان و مردم بیدفاع و بی گناه را بی سروصدا به زندان انداخته و تحت شدیدترین شکنجه های فیزیکی و جنسی قرار داده، سربه نیست کند، زبان ها را ببرد و قلم ها را بشکند و شکار انسان های معترض و شکنجه آنان را در زندان ها ادامه دهد و بالاخره مزد بخور و نمیر کارگران را دریغ کرده و آنها را در انبوه صد هزاران به کوچه بریزد (تا همراه خانواده هایشان به تباهی کشیده شوند) و موضوع را لاپوشانی کند. در آن زمان (دوره های ریاست جمهوری خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی و دوره اول احمدی نژاد) حاکمین مستبد توانستند با حبس مردم در "زندان توهمات" مذهبی و تبلیغ امت گرائی بین آنها و نیروهای سیاسی بویژه چپ و ملی گرا فاصله انداخته و با خفه کردن و سرکوب هر نوع صدای اعتراضی هولناکترین جنایات را نظیر کشتار سال ۶۷ (که مدت ها از انظار عمومی مخفی ماند) علیه بهترین جوانان میهن درسکوت ▶

اوضاع ذهنی در سطح جهانی برای انقلاب کردن هنوز آماده نیست



مرتکب شوند. بررسی قیاسی آن زمان با اوضاع فعلی نشان می دهد که آن زمان عموماً خانواده های قربانیان نظام بودند که در کنار هم پی گیرانه از قتل عام فرزندان خود و مسایل مربوط باخبر می شدند. امروز هر یک نفر که دستگیر، شکنجه و کشته می شود هزاران مدعی دارد. فقط خانواده ها و فعالین درون و برون مرزی ایران نیستند که نسبت به جرم و جنایتی که رژیم مرتکب می شود اعتراض دارند، بلکه اقشار مختلف مردم و بسیاری از مردم سراسر جهان نسبت به این جنایات اعتراض می کنند. امروز جمهوری اسلامی دیگر به راحتی نمی تواند اتهام و جرم برای زندانی بترشد و بدون سروصدا مثل سی سال گذشته به جنایات و تاراج های منابع طبیعی و انسانی خود ادامه دهد. امروز حاکمین مستبد جمهوری اسلامی سرمایه دیگر قادر نیستند با تهمت هایی که می زنند مردم را نسبت به کار نامه جهل و جنایت و سرسپردگی خود به اولیگوپولی های مالی نظام جهانی سرمایه ساکت کنند و صدای آنها را که از استبداد سیاسی و نابرابری های عمیق اقتصادی و اجتماعی به تنگ آمده اند، خاموش سازند. در یک کلام مبارزات همگانی مردم در ۹ ماه گذشته از یک سو و تشدید رقابت ها و افشاگری های یکدیگر توسط دو جناح درون حاکمیت (جناح مافیای - مالی و جناح ائتلافی اصلاح طلبان و "کارگزاران" میانه رو) از سوی دیگر کارنامه پر از جنایات، فساد مالی و وابستگی مالی - اقتصادی رژیم را بیش از پیش در دست مردم قرار داده است. در یک کلام، مردم بیش از هر زمانی در گذشته می دانند که رژیم در بحران عمیق فرو رفته و هیچ یک از جناح های سیاسی علیرغم ادعایشان قادر به حل مسائل بزرگی که جامعه ایران با آنها روبرو است، نمی باشند. به فاکت های زیر که اکنون به شکل های گوناگونی ورد زبان خاص و عام گشته و رسانه ای تر شده است، توجه کنیم:

- ایران از لحاظ "فرار مغزها" مقام سوم (بعد از عراق، سومالی) را در بین ۶۰ کشور توسعه نیافته ای پیرامونی (جهان سومی) دارد.

- ایران از لحاظ فرار پول و ثروت سرمایه ها در ردیف گروه اول کشورهای جهان قرار دارد.

- رژیم اسلامی منابع نفت و گاز طبیعی و منابع دیگر ایران را (از طریق عقد قراردادهای پر از امتیاز به کشورهای جی ۸ و چین) به "حراج" گذاشته است. بررسی لیست امتیازاتی که جمهوری اسلامی بویژه

در بیست سال گذشته به اولیگوپولی های مالی جهانی اعطاء کرده است، کشور ایران را به یکی از "شکارگاه های امتیازاتی" درجه یک در جهان تبدیل نموده است.

- رژیم جمهوری اسلامی با پیش فروش نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی بودجه ای دارد که از نظر اقتصادی و مالی بیش از هر زمانی ایران را (مثل اکثر کشورهای پیرامونی) به اقتصاد حاکم جهانی سرمایه وابسته ساخته است.

- جمهوری اسلامی از نظر حجم اداری یکی از سنگین ترین بوروکراسی های فاسد مالی را در میان کشورهای پیرامونی در جهان دارد. این بودجه عظیم اداری به خاطر رواج ارتشاء، احتکار و فساد مالی فراگیر در سطوح بالای مقامات دولتی، نمی تواند شکم هزاران هزار کارمند دود پایه را سیر کند و در نتیجه اشتغال به کار دوم، شیوع رشوه و فساد مالی و توسل به فحشاء و مواد مخدر در میان کارمندان دولتی از ارشدها تا بدنه بیداد می کند.

- اعمال سیاست های خصوصی سازی، تشدید آن بویژه در پنج سال گذشته و پی آمدهای فلاکت بار ناشی از آن نظیر بیکاری مزمن، گرانی سرسام آور، رواج روسپیگری، فرار کودکان از خانه و ازدیاد روزافزون کودکان خیابانی، کنده شدن روستائیان و دهقانان از زمین های خود و پرتاب آنها به شهرهای پرجمعیت بویژه تهران و... ایران را در اقیانوسی از فقر و نابرابری فروبرده است.

در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷، مردم ایران در مقابل یک بحران عمیق اجتماعی - سیاسی از یک سو و بروز و عروج فرصت های نوین رهایی بخش و انقلابی از سوی دیگر قرار گرفته اند. امروز مردم ایران متوجه شده اند که تنها با تعمیق مبارزات خود و عبور از شعار اعتراضی "رای من کجاست؟" و اعتلای سطح مبارزاتی به شعار سیاسی "مرگ بر دیکتاتوری" می توانند مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی سرمایه را بیشتر و بیشتر به زیر علامت سؤال برده و به کلیت رژیم ضربه سیاسی بزنند. اکنون هر دو جناح رژیم می کوشند با محدود کردن "فضای سیاسی" جنبش همگانی مردم (که به شکاف های شان دامن می زند و ضعف ها، سیاست های اقتصادی و سیاسی و بالاخره فساد مالی اشان را عریان تر و آشکارتر می سازد) به انسجام دستگاه حاکمیت ولایت فقیه بپردازند تا به بقای جمهوری اسلامی کمک کنند. اینک در آستانه سی و یکمین سالگرد

انقلاب ۱۳۵۷ و پایان سال ۱۹۸۸ کل هیئت حاکمه ایران علیرغم رقابت هائی که دو جناح اصلی آن بر سر سهم بری از ثروت، قدرت و نقش رهبری جمهوری اسلامی با یکدیگر دارند، بر سر دو نکته اساسی و استراتژیک به توافق رسیده اند که عبارتند از:

الف - در حیطه اقتصادی، نه تنها حامی سرمایه و اصل مالکیت خصوصی (حتی بر منابع طبیعی و ملی) هستند بلکه با تشدید پروژه گلوبالیزاسیون سرمایه و مقررات بانک جهانی بویژه سیاست های خصوصی سازی (ملی زدائی)، سر آشتی دارند. اختلافات جناح نظامی - مالی اصولگرا و جناح اصلاح طلبان با کشورهای جی ۸ بر سر چگونگی "تهاجم فرهنگی" و چند و چون تلافی و "گفت و گوی تمدن ها" و انرژی هسته ای است. در نتیجه هم جناح حاکم در قدرت و هم جناح اپوزیسیون و حامیان آنها به عبور و برون رفت از بحران های فلاکت بار اقتصادی و اجتماعی ایران (بیکاری مزمن، تورم سرسام آور، پدیده کودکان خیابانی و...) که منبعت از نابرابری ها و سیاست های فراگیر خصوصی سازی هستند، پاسخ و راه حلی ندارند.

ب - در حیطه سیاسی، با این که جناح اصولگرا و حامیان دولت و رهبری را یک مسئله "تشخیصی" و نه "انتخابی" دیده و مشروعیت تمام نهادها را از آن ولی فقیه مطلقه می دانند (در حالی که جناح ائتلافی اطلاع طلبان و میانه کارگزاران اختیارات ولی فقیه را در محدوده قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر می کنند) اما هر دو جناح دموکراسی را در محدوده اسلامی و تئوکراسی ولایت فقیه تعریف کرده و دموکراسی های مشارکتی، ملی، توده ای و... را کفر و شرک و یا غیر قابل تحمل اعلام می کنند. به عبارت دیگر دموکراسی هائی را که جناح های رقیب درون جمهوری اسلامی و اسلامگرایان خارج از حاکمیت (نوگرایان دینی و حامیان "رنسانس اسلامی") تبلیغ و ترویج می کنند، دموکراسی های دم بریده، فرمایشی، نخبگانی و ناپیگیری هستند که در نهایت با پذیرش منطق حرکت سرمایه مسیر سرنوشت مردم ایران را به بن بست خواهند رساند.

به طور خلاصه، آن شور و شوق و از خود گذشتگی که مردم ایران بویژه طی ۹ ماه گذشته برای تغییر از خود نشان داده اند حول استقرار نوعی دموکراسی است که در پروسه رشد آن مردم نه تنها از ویژه گی های استبدادی جمهوری اسلامی (فقدان آزادی های فردی اجتماعی، حقوقی

بدون اوضاع ذهنی پیشرو هدایت اوضاع عینی بسوی انقلاب ممکن نیست



طبقات حاکم بر حقوق آنان را تاحدی تخفیف دهند و از سوی دیگر این طبقات زیرسلطه از فرصت موجود بتوانند برای کسب آزادی بیشتر و رهائی خود استفاده کنند.

مع الوصف، چنان چه کارگران و زحمت کشان بتوانند با سرنگون ساختن نظام سرمایه داری حاکم، قدرت را به دست بگیرند، هدفشان اعمال دیکتاتوری نیست، بلکه تلاششان براندازی آن است و تا زمان فرارسیدن خشک کردن علت العلل آبخوردیکتاتوری، یعنی از بین بردن استثمار انسان از انسان که متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله است و برقراری جامعه ای جهانی که در آن مناسبات کهنه ی طبقاتی به تمامی نابودشوند، در دادن آزادی به شهروندان تا بدان جا باید نرمش داشته باشند که بقایای طبقات استثمارگر حاکم قادر به برگرداندن جامعه به سوی مناسبات کهنه نظیر حاکمیت سرمایه داران و فئودالها و یا مداخلات دین در دولت و در مدارس و یا انواع شیوه های منحنی مدرسالاری نسبت به زنان و غیره و غیره، نگردند.

بدین ترتیب، آزادی طبق قانون جوامع سوسیالیستی برای اکثریت مردم ارزانی شده و بر اقلیت مالکان وسایل تولید و مبادله سابق در صورت اصرارشان بر تداوم مناسبات استثماری، دیکتاتوری اعمال خواهد شد. این وسایل از دست آنها گرفته شده و به مالکیت اشتراکی درخواهند آمد. طبیعا چنین روندی نیز به یک روزه در جهان روی نخواهد داد. زیرا جوامع مختلف جهان از درجات گوناگون رشد برخوردارند و تا زمانی که سوسیالیسم در جهان به روند غالب در مناسبات بین انسانها تبدیل نشده باشد، دیکتاتوری طبقه کارگر در کشورهای سوسیالیستی برقرار خواهد ماند. تجربه ی کشورهای سوسیالیستی در قرن گذشته به روشنی نشان داد که بقایای بورژوازی و کلا ضدانقلاب داخلی در این کشورها از پشتیبانی بی قید و شرط بورژوازی جهانی و کشورهای امپریالیستی برخوردار بودند و صرف نظر از کارشکنیهای روزمره و سنگ انداختن جلو رشد سوسیالیسم، به دنبال فرصت مناسب می گشتند تا بتوانند با استفاده از اشتباهات دولت‌های کشورهای سوسیالیستی، آنها را به زیرکشیده و مناسبات سرمایه داری را مجددا در آنها برقرار سازند. و چنین شد!

بنابراین "آزادیهای سیاسی و مدنی: آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات،

متجاوز آمریکا در عراق را نشان می دهد و بمبارانهای مکرر کودکان و زنان بی گناه در افغانستان و پاکستان، نمونه هائی هستند از درجه ی احترام امپریالیسم آمریکا به آزادی و حقوق بشر و وجود آن در این کشور و دیگر کشورها سرمایه داری؟!!

پس جدالهای موجود در جهان و در ایران، اساسا در خدمت حفظ حاکمیت سرمایه داران و یا کسب قدرت توسط کارگران و زحمت کشان می باشد و لذا هر طبقه ای برای حفظ یا کسب آزادیهای خود تلاش می کند تا بتواند یا نظیر سرمایه داران به استثمار افسارگسیخته ی نیروی کار تداوم بخشد و یا همانند طبقه کارگر در قدرت، جلوی مقاومت استثمارگران سرنگون شده را برای برگشت مجدد به قدرت بگیرد و دموکراسی پیگیر برای اکثریت کارگر و زحمت کش جامعه فراهم نماید. امروز در این جنگ طبقاتی، ابزارهای مختلفی نیز از جمله مذهب و ملیت، دموکراسی و حقوق بشر، لیبرالیسم اقتصادی و غیره توسط مدافعان نظام سرمایه داری به کار گرفته می شوند تا نهایتا حاکمیت طبقه سرمایه دار را بر طبقات و اقشار دیگر در جامعه و در سطح جهانی تامین کنند.

آیا می توان امروز مدعی شد که بورژوازی حاکم در کلیه کشورها از فقدان آزادی خودش رنج می برد؟ پس اگر چنین نیست، و در هر جامعه ای استثمار شده گان و ستم دیده گان باید در تلاش برای کسب آزادی - به هر اندازه ای که ممکن باشد - مبارزه کنند و در عین حال بدانند که تا زمانی که زیر سلطه باشند امکان دست یابی شان به آزادی بسیار محدود باقی خواهد ماند، آن وقت باید قبول کرد که مقوله ی آزادی در جوامع طبقاتی نسبی بوده و تحقق تام و تمام نمی یابد.

در عین حال جامعه ی بشری هر چه در طول تاریخ به پیش رفته است، به دلیل مبارزات توده های تحت ستم و استثمار و نقش تعیین کننده ی آنان در سرنگون ساختن طبقات می رنده، آنان به برخی حقوق ابتدائی خویش دست یافته اند که در گذشته فاقد آن بوده اند و لذا اگر امروز درجه ی آزادی در جوامع مختلف تاحدودی باهم متفاوت است، این امر در درجه ی اول مرهون مبارزات توده ها در کسب حداقلی از حقوق پای مال شده شان در جوامع مختلف می باشد.

بدین ترتیب، کمونیستها در پیشاپیش طبقه ی کارگر خواهان آزادی بی قید و شرط برای کارگران و زحمت کشان در کلیه ی جوامع هستند تا از یک سو تجاوزات موجود

رها می شوند بلکه با ژرفا بخشیدن پیگیرانه و بلند مدت به پروسه آن دموکراسی، خود را از ویژه گی های دموکراسی فریبکار نظام سرمایه (که ایجاد فقر، بیکاری، عدم دسترسی به حقوق اولیه بویژه امنیت شغلی و... از خصوصیات آن است) نیز نجات می دهند. اما در تحلیل نهائی، کلید استقرار دموکراسی پیگیر و متکی بر و برای اکثریت مردم، درگرو به قدرت رسیدن کارگران و زحمت کشان می باشد که نه در اندیشه ی پر کردن جیب خود به ازاء دزدیدن ثمره ی کار دیگران و حفظ آن به قیمت سرکوب صاحبان اصلی این ثمرات، بلکه برای نجات بشر از این جهنم استثمار و ستم گری و تبعیض مباره می کنند و جز زنجیرهای اسارت نظام سرمایه داری، بار دیگری بردوش ندارند.

ن.ناظمی - بهمن ۱۳۸۸



آزادی در ... بقیه از صفحه اول

ی ضرورتها به قلمرو آزادی بوده است. اگر به تاریخ جوامع بشری از پشت عینکی علمی و نه آلوده به توهمات ایده آلیستی و پیش فرضها و پیش قضاوتیهای مغرضانه و یک جانبه، بنگریم صحت این واقعیت را به روشنی می توانیم ببینیم.

آیا کسی را می توان یافت که مدعی باشد برده دار و برده، فئودال و دهقان، سرمایه دار و کارگر از آزادی مشابهی در جریان حاکمیت نظامهای برده داری، فئودالی و یا سرمایه داری برخوردار بوده و هستند؟ آیا می توان تصور کرد که اگر استثمار شده گان و ستم دیده گان جامعه از حقی مساوی با استثمارگران و ستم گران برخوردار بودند، حنا برای یک لحظه هم حاضر نمی شدند حاکمیت زور و قلدری و چپاول آنان را بپذیرند؟ آیا مشکل هست که به وضعیت آمریکا در عرصه های داخلی و خارجی نگاهی انداخت تا دید که این کشور نمونه سرمایه داری، قتلگاه آزادی در خدمت امپراتوری جهانی سرمایه به رهبری آمریکا است؟ از شکنجه های وحشیانه در زندان گوانتانامو جهت اقرارگیری از متهمان گرفته تا اعدامها در آن، از فضاحتهای شکنجه گران آمریکا در زندانهای ابوغریب و باگرام گرفته تا به مسلسل بستن مردم عادی از آسمان که این روزها عمق جنایت کاری ارتش

آزادی در جامعه طبقاتی تنها برای طبقات حاکم میسر است



طالبان متوسل شد تا جنگی استعماری را در آن جا پیش ببرد و اکنون نیز با مجاهدین که نیروئی ارتجاعی و مذهبی و قبیله ای هستند در عشق می بازو و زمزمه ی سازش با طالبانها را گسترش داده است؟

و برعکس، اگر در کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته و در شرایط فقدان نیروئی کمونیستی و کارگری قوی که بتواند جنگ علیه اشغال گران را رهبری کند، نیروهای غیرپرولتری با تکیه به مذهب و یا ملیت جنگ علیه اشغال گران را پیش ببرند، قدر مسلم این است که این مبارزه به پیروزی نهائی در بیرون راندن امپریالیستها و آزادی مردم نمی رسد و به هر حال نیروهای مترجع قدرت را به دست می گیرند. اما نمی توان این نیروهای ارتجاعی را عامل اصلی و "منبع تولید" آزادی کشی در آن کشور قلمداد کرد.

بدین ترتیب بار دیگر باید تکرار کرد که منبع تولید هر نوع مقدسات آزادی کش منافع طبقاتی است که از مقوله های مذهب، ملیت، نژاد، جنسیت، رقابت، سلطه گری و غیره برای اسیر کردن مردم جهان استفاده می کند. کما این که جنگ جهانی دوم در ظاهر امر بر اساس برتری نژادی آریائی و در باطن برای تجدید تقسیم مجدد مناطق نفوذ در جهان بین امپریالیستها شروع شد و آزادی کشی اش را با دهها میلیون کشته و کوره های آدم سوزی عیان ساخت.

وفاداری به آرمان و آموزشهای کمونیسم علمی حکم می کند که در توضیح مقولاتی نظیر آزادی در جوامع طبقاتی آن را از محتوای واقعی طبقاتی اش جدا ننموده و به تفسیر نادرست و انحرافی پرداخت و متعاقب آن به تشنیت فکری در درون جنبش کمونیستی دامن نزد. بدون چنین تلاشی پرورش کمونیستها بر اساس این تئوری ممکن نشده و کمونیسم نیز به مثابه یک مکتب فکری علمی به مکتبی ایده آلیستی و یا دکماتستی کشانده شده و همانند ادیان مختلف به «حیدری و نعمتی» تبدیل شده و قدرت متحد و متشکل کردن طبقه کارگر و توده های زحمت کش را از دست خواهد داد. لذا با انحرافات رویزیونیستی باید با قاطعیت به مبارزه پرداخت و مانع از آلوده گی کمونیسم علمی با این انحرافات شد.

ک/ابراهیم - ۱۸ فروردین ۱۳۸۹



"یک سری مقدسات و تابوها" برای آزادی کشی می شود. شما می نویسید «اصولی ترین و رایج ترین منبع تولید این نوع مقدسات آزادی کش مربوط به مذهب و ملیت است». (همان جا). در سطور بالا توضیح دادیم که جامعه ی طبقاتی و دیکتاتوری آن در رابطه است با حفظ شیوه تولید مربوط به آن. این مقدس ترین وظیفه در دوران سرمایه داری است. به علاوه تمام ترفندهای مختلف و از جمله استفاده از مذهب، ملیت، نژاد، جنس و غیره توسط استثمارگران حاکم و بعضا دراپوزیسیون برای پیشبرد مقاصدشان در دفاع از نظام استثمارگری و کسب سهم بیشتر در این غارت ثمره نیروی کار انسانها و ثروت ملل، مورد استفاده قرار می گیرند. آیا آن طور که شما مدعی هستید "ناسیونالیسم اپیدمی و بیماری شایع دوران جدید، دوره سرمایه داری است که در همه جوامع عصر ما، حتی در پیشرفته ترین کشورها، بیداد می کند" (!؟)

ناسیونالیسم در دورانی شکوفا شد که به علت رشد بورژوازی خودی در کشورها - اعم از مستعمره یا نیمه مستعمره و وابسته و یا مستقل - زمینه ی مساعدی برای به دست آوردن قدرت در چارچوب کشور خودی (قرون ۱۸ تا ۲۰) به وجود آورد که منتهای کوشش خود را به کاریست تا کشور خودی را با ملتی خودی ایجاد کند و در این کار اساسا موفق شد. امروز تنها بقایای آن این جا و آن جا دیده می شود. دامن زدن به ناسیونالیسم یا مذهب نیز امروز تا حد زیادی توسط امپریالیستها برای توسعه ی نفوذ خود در جهان صورت می پذیرند. در نتیجه، امروز این اپیدمی نئولیبرالیسم است که برای کشاندن جهان به زیر نفوذ و سلطه ی خود در هر جا که دستش برسد آزادی کش می شود. آیا در عراق سنی و شیعه و پا کرد و عرب به جان هم افتادند و کشت و کشتار بیش از یک میلیونی و آواره گی بیش از ۴ میلیون عراقی را باعث شدند، یا با تجاوز امپریالیستها و استفاده از تضادهای موجود بین شیعه و سنی و کرد و عرب، جنگ بی رحمانه ای به مردم عراق تحمیل شده که نتیجه اش نه آزادی برای مردم و نه رهائی آنان از تضادهای داخلی موجود شده است ؟ آیا جنگ در افغانستان بین گروههای قومی پشتون و تاجیک و تاتار و بلوچ و غیره است و یا بین شیعه و سنی است؟ آیا مردم افغانستان برای کشتن آزادی به مذهب متوسل شده اند و یا برعکس، این امپریالیسم است که برای بسط نفوذ خود به

اعتصاب، تشکل و تحزب" (آن طور که حمیدتقوائی مدعی آن است - انترناسیونال ۳۴۱، ۶ فروردین ۱۳۸۹) در کشورهای سرمایه داری به صورت بسیار دست و پا شکسته موجودند و در کشورهایی که انقلاب کارگری رخ داده باشد نیز به طور مشروط و فقط برای اکثریت افراد جامعه یعنی کارگران و زحمت کشان و در دفاع از سوسیالیسم قابل اجرا می باشند. زیرا بورژوازی با استفاده از به ویژه آزادی تشکل و تحزب، هدفی جز سرنگونی دولت کارگری ندارد. لذا تاکید تقوائی در مورد این که «بی قید و شرط بودن این آزادیها صرفا یک ایده آل و اصل انتزاعی نیست، بلکه یک ضرورت عملی برای پاسداری از نفس آزادی است. آزادی مشروط، آزادی نیست» (همان جا)، یک خیال پردازی صرف است و نشان از درک یک جانبه وی نسبت به جنگ مرگ و زنده گی طبقاتی در سوسیالیسم دارد که به قول لنین در جامعه سوسیالیستی این جنگ صد برابر حادث می گردد. (ر.ک. به "بیماری کودکان چپ روی در کمونیسم") از حمید تقوائی باید پرسید: شما بورژوازی را برای چه سرنگون می کنید؟ اگر بورژوازی دشمن طبقه کارگر است، پس بعد از سرنگونی و از دست دادن بهشت استثمار می اش، با تمام قوا برای براندازی طبقه کارگر از قدرت، دست به انواع توطئه ها در عمل خواهد زد. اما شما به ناگاه پس از کسب قدرت "دست و دل بازانه و بزرگوارانه" به بورژوازی فرصت می دهید که شانس خود را در سرنگونی دولت کارگری به پشتوانه ی متحدین جهانی اش امتحان کند؟! بله آزادی مشروط آزادی نیست. ولی در جامعه طبقاتی آزادی نسبی است و به این اعتبار آزادی موجود در جامعه سوسیالیستی برای اکثریت مردم است و در جامعه ی سرمایه داری برای اقلیت مردم. حال شما به کدام یک رای می دهید؟ آزادی ۹۰٪ مردم در جامعه یا آزادی تنها ۱۰٪ مردم و یا آزادی ناممکن ۱۰۰ درصد؟

قلمرو آزادی در چارچوب جامعه بشری تنها در گذار به کمونیسم، به بالاترین حد خود می رسد و لا غیر. پس ادعای استقرار آزادی بدون قید و شرط در جامعه ی طبقاتی برای همه ادعائی پوچ و بی معناست و شما آقای تقوائی در ارتباط با آزادی از دید کمونیستها به تحریفی رویزیونیستی گردن گذاشته اید.

تحریف دوم شما مربوط به "منبع تولید"



صفبندی رفرمیستها... بقیه از صفحه آخر

چپ را به دنباله روی ازگرداننده گان "جنبش سبز" بکشاند. دشمنی رفرمیستهای راست و چپ، بیش از هرچیز متوجه رشد بدیل کمونیستهاست و برای زدن این آلترناتیو انقلابی هم سوگند شده اند.

به سختی می توان باورکرد که موضع رفرمیستهای چپ در دفاع از نظام بورژوائی معرفتی بوده و ناشی از عدم درک آنها از حرکت دیالکتیکی رشد یابنده ی نظام سرمایه داری از دوران مانوفاکتور به دوران امپریالیسم فراملی ها است. آنها آگاهانه به ستایش از بورژوازی دراپوزیسیون نظامهای فئودالی و یا بورژوازی تازه به قدرت رسیده از طریق انقلاب بورژوا - دموکراتیک بیش از ۲۰۰ سال پیش، و هم امروز، می پردازند و چنین وانمود می کنند که گویا بعد از متجاوز از ۲۰۰ سال، بورژوازی امروز نیزاین دیدگاه و عمل کرد سابق آن را در دفاع از برخی ایده آلهای دموکراتیک همچنان حفظ کرده است!

به سختی می توان پذیرفت که نظام سرمایه داری انحصاری که برای کشاندن جهان به زیر سلطه ی خود، بزرگ ترین جنگهای نسل کشانه را با نابودکردن صدها میلیون انسان، به راه انداخته و کبوتر آزادی انسانها را پیوسته دریای عفریت حاکم سرمایه درکشورهای خودی و درکشورهای تحت سلطه پُرپر نموده و سربریده است، دموکراتیک عمل می کند و یا نظام بورژوائی را که هم اکنون جهان را به پرتگاه فقر و نیستی و تجاوز و جنگ و بربریت کشانده است، متحقق کننده ی اصول حقوق بشر و حقوق شهروندی قلمدادکرد که امکان سازمان یابی کارگران و زحمت کشان و احزاب سیاسی را فراهم می کند که خود «پیش فرض پیکار سوسیالیستی» می باشد!

باورنکردنی است که در عصری که شکوفائی دانش بشری و اطلاع رسانی رایانه ای جهان را به دهکده ی اطلاعاتی تبدیل نموده است، افرادی مدعی شوند که طبقه ی کارگرو توده های وسیع زحمت کشان لیاقت و توانائی متشکل شدن و اداره ی امور جهان را ندارند و این هنر تنها متعلق به بورژوازی است که «شهروندی» و شیوه ی تولید و اداره ی امور را به آنها می آموزد! «شهروندی» ای که اگر دقیقاً معنایش در نظام سرمایه داری شکافته شود، چیزی جز کشاندن کارگران و زحمت کشان به زیر مهمیز کشنده ی دیکتاتوری سرمایه

بر نیروی کار نمی باشد.

امارفرمیستهای چپ که شیفته ی هنرنمائیهای بورژوازی هستند، برای توجیه مواضع عقب مانده خود ظاهرا به "مارکسیسم" سر و دم بریده و متحجرگردانده شده ی قرن نوزدهم پناه می برند که مخترع آن رویزیونیستهای کهن به رهبری کائوتسکی و شرکاء می باشند. اینان ضرورت رهبری بورژوازی درکشورهای صنعتی نشده و استقرار کامل بورژوازی را در آنها که حدود و ثغور این استقرار نیز نامشخص است، دوباره پیش می کشند تا به توجیه و درعین حال دفاع شان از بورژوازی لیبرال کنونی در ایران را در عصر امپریالیسم فراملی ها جلوه ای حق به جانب دهند. آنها رندانه مواضع نیروهای چپ در مبارزه علیه رژیم شاه برای استقرار دموکراسی نوین به رهبری طبقه ی کارگر و حزب کمونیست را با مواضع جناحی از بورژوازی و خرده بورژوازی که تحت پرچم اسلامی به رهبری خمینی در تضاد با رژیم شاه قرار داشتند، هماهنگ جلوه می دهند تا من غیر مستقیم از رفرمهای فرمایشی رژیم شاه دفاع کنند که گویا در راستای استقرار هرچه بیشتر مناسبات سرمایه داری بود و اگر "خودکامگی شاه" نبود می توانست حقوق «شهروندی» را با رشد مناسبات بورژوائی باعث شود!

در طیف رفرمیستهای چپ، اسدالله طیورچی یکی از این قلم به دستان است که پس از آسمان ریسمان کردنها و از جمله فرمایشاتی که از زبان ارتشدهای شوونیست ملت فارس حاکمان در تخطئه ی مبارزات ملت تحت ستم کرد در دوران نظام سلطنتی می شد شنید، با برجسب "جدائی طلب" زنی به انقلابیون سربلند جان باخته ی کرد نظیر ملا آواره در نیمه دوم دهه ی ۱۳۴۰ و تخطئه ی "سازمان انقلابی"، در مقاله ی بلنبدلانی به نام "جدائی و همانندی میان انقلاب ۵۷ و جنبش ۸۸" از جمله می نویسد:

«گفتیم که جنبش "سبز" جنبش شهروندی است. پایان پیروزمند آن برنشستن و استواری پیوندهای سرمایه داری و مردم سالاری شهروندی است. پیوندهائی که از یک سو به فزونی مزدگیران و کارگران و از سوی دیگر به توان پیدائی نهادهای کارگری و شهروندی می انجامد. داده هائی که پایه و پیشنهاده ی کوششها و پیکار سوسیالیستی را فراهم می آورد... بنابراین نخستین خویشتکاری سوسیالیستها سازکار با پله ی کنونی جنبش، یاری به پیدایش و استواری هرچه بیشتر نهادهای کارگری و مردم سالار است.» و یا

«ناگفته روشن است که مردم، و بویژه کارگران و مزدگیران کشورهای چون آلمان و انگلستان، سوئد و آمریکا دستمایه های زبینه تری برای جامه خودگردان سوسیالیستی هستند تا پشت کوه مانده های افغانی و پاکستانی. تنها و تنها از این دیدگاه است که تیر زودرس و نسنجیده با سرمایه داری واپسگرایی است.» و یا «فرایند شهروندی... در سرمایه داری به شکوفائی فرجامین خود می رسد.»

از آقای طیورچی باید سؤال کرد این "مردم سالاری شهروندی" که شما آن را به "استواری پیوندهای سرمایه داری" نسبت می دهید، در کدامین کشور جهان و در درجه ی اول در خود کشورهای امپریالیستی به "پایان پیروزمند" رسیده است که ایران دومین کشور باشد؟ آیا بنابه ادعای شما به "برکت" حاکمیت سرمایه داری کارگران و زحمت کشان در کشورهای متروپل سرمایه متشکل شده اند و حکومتی "مردم سالار" به وجود آورده اند، یا برعکس، هرچه زمان پیش می رود، حاکمان کشورهای امپریالیستی بیشتر و بیشتر در چشم مردمان این کشورها انسانهای متقلب و ضد منافع مردم ظاهر می شوند؟ هم اکنون در مقایسه با ۵۰ سال پیش تشکلات کارگری در این کشورها به خاطر چماق دیکتاتوری سرمایه داری چندین برابر ضعیف تر گشته اند؟ آیا مقصود شما از اوج گیری شهروندی در زیر نظام سرمایه داری همین است؟ چرا سرمایه های امپریالیستی در کشورهای جهان سومی درجائی دوست دارند اتراق کنند که کارگران متشکل نباشند تا بتوانند با کم ترین دغدغه به استثماری رحمانه ی آنها پردازند؟

این مثالها نشان نمی دهد که حداقل بیش از یک قرن است که انحصارات سرمایه داری با چماق دیکتاتوری سرمایه و درعین حال کمک گرفتن از رفیقان نیمه راهی از قماش شما، کوشیده است چه از نظر مادی و چه معنوی چنان تشتی در جنبش کارگری به وجود آورند تا برای سالیان درازی جنبش کارگری قدرت ایستاده گی در مقابل نظام سرمایه داری را نداشته و هرچه بیشتر به اتمیزه شدن محکوم شود؟ آیا مردم سالاری و اصول شهروندی که به زعم شما در جامعه ی سرمایه داری «به شکوفائی فرجامین خود می رسد» همین وضعیتی است که اکنون شاهدان هستیم و آیا این چیزی جز دفاع بی قید و شرط از دیکتاتوری نظام کارمزدی و تجاوز و اسیرکردن ملل ضعیف جهان توسط سرمایه نیست؟

آقای طیورچی به مقایسه ی نابه جای

رفرمم راست و چپ، مشاطه گر تداوم نظام سرمایه داری اند



مزدبگیران آلمانی و سوئدی و... با پشت کوه مانده های افغانی و پاکستانی در ساختمان سوسیالیسم می پردازد تا به خلط مبحث بپردازد. کدام کمونیستی در طول تاریخ بیش از ۱۶۰ ساله ی جنبش کمونیستی چنین ادعائی را کرده است که ساختن سوسیالیسم در افغانستان مناسب تر از آلمان است که ایشان به رد آن می پردازد؟! اما کمونیستها با تحلیل مشخص از تضادهای جهان به درستی گفته اند که انقلاب در آن کشورهایی شعله ور می شود که تضادهای اساسی جهان در آن کشورها گره خورده و متمرکز شده و حادثه باشد. آنها به علاوه اشاره کرده اند که انقلاب کردن در این کشورها - چنان چه از نظر رشد مناسبات سرمایه داری ضعیف باشند - ساده تر از بنای سوسیالیسم در آنها خواهد شد. اما برای اکونومیستهای چپ لیبرال از قماش طیورچی، اقتصاد پیوسته و در همه ی زمانها و مکانها تعیین کننده است و سیاست جز پیرو بی چون و چرا از اقتصاد راهی ندارد!

اما اگر آقای طیورچی چشمانش را به واقعیات موجودی که روزانه از جلوش می گذرند، نبندد، خواهد دید که به "برکت شهروندی سرمایه داری" بخشی از مالیات وصول شده از کارگران آلمانی و سوئدی و غیره برای جنگ و کشتن کودکان و زنان "پشت کوه مانده" ی بی گناه در افغانستان و پاکستان خرج می شود و این کارگران که به حق "زیندگی" بیشتری برای سوسیالیسم را دارند، به علت عدم سازمان یافته گی انقلابی، در مقابل این تجاوزات هنوز نه تنها قد علم نکرده اند، بلکه یک اعتراض مسالمت آمیز سراسری هم انجام نداده اند! امری که نشان می دهد در تغییر جهان شرایط مادی لازم هستند و نه کافی! و در لحظاتی از نظر تاریخی، آماده گی ذهنی و آگاهی طبقاتی می تواند نقش بزرگ تری را در ایجاد تغییر داشته باشد تا آماده گی مادی. هم چنین ضروری است یادآور شویم که ایستادگی مردم کشورهای جهان سومی در برابر تجاوزات امپریالیستی، علی رغم مواضع نادرست فراوان رهبری جنبشهای مقاومت در این کشورها، این جنبشها امپریالیسم را بیش از پیش در باتلاق جنگهای تجاوزانه ی خودساخته غرق کرده است و با تضعیف امپریالیسم شرایط برای برخاستن موج مبارزاتی کارگران در کشورهایمان چون آلمان و سوئد را نیز مناسب تر ساخته است. به علاوه اگر بورژوازی تا آن قدر به کارگران کمک می کند تا با تکیه به اصول شهروندی متشکل شوند، چرا در آلمان و سوئد کارگران برای کسب قدرت حاکمه

داران ملی هم که در نیمه ی اول قرن بیستم تاحدی برای کسب قدرت تلاش کرد، توسط نیروهای وابسته به امپریالیسم و با دخالت مستقیم امپریالیسم سرکوب شد و امروز صحبت از بورژوازی لیبرال کردن به مفهوم بورژوازی استقلال طلب و غیر وابسته به امپریالیسم که اصول دموکراتیک و شهروندی را رعایت کند، خیالپرستی و خودفریبی است.

دردرون جنبش کارگری و کمونیستی امروز، هیچ مبارزه ی ایده نولوژیکی بالاتر و پراهمیت تر از مبارزه علیه اشکال مختلف رویزونیسم نیست که در وحدت نظری و سازمانی این جنبش اخلاص به وجود می آورند. زیرا این جنبش بدون داشتن تئوری انقلابی زرنگ و پویا و متکی بر ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی و بدون نفوذ آن به درون طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش و ارائه ی سیاستهای انقلابی جهت رشد مبارزات متحد و یک پارچه ی این سازنده گان اصلی نعمات مادی و معنوی جامعه، قادر نخواهد شد وظایف انقلابی اش را در سرنگونی بورژوازی و استقرار حکومت کارگری و سوسیالیسم پیروزمندانه پیش ببرد. در عین حال مبارزه علیه نظرات رفرمیستی راست و چپ که به توهم پراکنی در رابطه با معجزات «جنبش سبز» می پردازند، برای رشد جنبش کارگری و کمونیستی به ضرورت روز تبدیل شده است. تظاهرات ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ در مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی و امتناع سردمداران "جنبش سبز" از شرکت فعال در آن، نشان داد که آغاز پایان تاریخ مصرف این جنبش به وضوح فرا رسیده است و سرنگونی حاکمان جمهوری اسلامی وظیفه ی پرافتخار طبقه ی کارگر و زحمت کشان می باشد که قصد ایجاد آینده ای سوسیالیستی را دارند و خود را در زندان قدرت یابی جناحهای مختلف بورژوازی مشغول نمی سازند و حاضر نیستند به گوشت دم توپ این یا آن جناح بورژوازی تبدیل شوند.

ک/براهیم - ۱۵ فروردین ۱۳۸۹



هنوز به اندازه ی کافی متشکل نشده و به پا نخاسته اند؟! آیا در این کشورها هم هنوز بقایای نظام ماقبل سرمایه داری اخلاص می کند و باید کمونیستها و طبقه ی کارگر به انحصارات سرمایه کمک کنند تا این بقایا را از بین ببرند و "جنبش سبز" در این کشورها هم لازم است؟! نسخه ی آقای طیورچی برای سوسیالیسم در این کشورها چیست و طبقه ی کارگر تا چند قرن دیگر باید هنوز استثمار نظام کارمزدی را به حکم «شهروندی» شدن در عالی ترین درجه، متحمل شود تا فرشته ی عدالت حکم دهد که اکنون ترازوی عدالت به سوی سوسیالیسم گرایش داشته و آقایان سرمایه دار زمان دست برداشتن از استثمار فرارسیده است!؟

رویزونیستهای انترناسیونال دوم، با حرکت از برداشتی اکونومیستی و دترمینیستی از تاریخ و از مارکسیسم که درکی یک جانبه و نارسا و ایده آلیستی از آن است، در دفاع از بورژوازی تابدان جا پیش رفتند که به احزاب سوسیال - امپریالیست تبدیل شدند و کارنامه احزاب سوسیال دموکرات هم اکنون در برابر ما است که در جناح چپ بورژوازی امپریالیستی در خدمت تداوم حاکمیت آن می باشند و به این دلیل در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی رسوا هستند. رفرمیستهای چپ ایرانی ما که پس از گذشت یک قرن از افشاشدن نقش مخرب سوسیال دموکراسی در به انحراف کشاندن جنبش کارگری، در زیرعبای سوسیال دموکراسی افشا شده به دفاع از سوسیالیسم در قالب دفاع از بورژوازی لیبرال ایرانی قلم می زنند، بسی تماشائی بوده و دیدگاه شان نه تنها عقب مانده و تسلیم طلبانه است، بلکه تکرار دنباله روانه از ترازوی تاریخی یک قرن پیش واداده گان روشن فکر، در بُعد کمیدی آن می باشد.

رفرمیستهای چپ ما از حرکت تاریخی نظام سرمایه داری و نزدیک تر شدن هر چه بیشترش به بربریت و امپراتوری جهانی سرمایه، چیزی نیاموخته اند. به دیالکتیک زنده و پویای تاریخ مبارزات طبقاتی علاقه ای از خود نشان نمی دهند و هم پای آن تکامل تئوری کمونیسم علمی را نیز به مثابه پدیده ای دیالکتیکی نمی پذیرند. در نتیجه حیله گرایانه در راستای دفاع از "مارکسیسم" سر و دم بریده ای، تحجر فکری خود را عیان می کنند. اما هم تاریخ جهان و هم تاریخ کشور ایران در صدسال گذشته نشان داده است که بورژوازی ایران اساسا خصلت کمپرادوری داشته و دنباله ی امپریالیسم در ایران بوده است. قشر کوچک سرمایه



گفتمان ها ... بقیه از صفحه آخر

جدی آنها از دیدگاه نیروهای چپ و بویژه مارکسیست، می پردازیم.

گفتمان ارتباط اجتناب ناپذیر بین دموکراسی و "بازار آزاد"

بلافاصله بعد از آغاز جنگ سرد، کشورهای بلوک غرب بویژه آمریکا در تهاجمات سیاسی علیه کشورهای "بلوک شرق" و بویژه شوروی، میدان عمل و کارزار سیاسی خود را در حیطه گفتمان "دموکراسی" قرار داده و جهان را به دویخش "دموکراتیک" و "تمامیت خواه" تقسیم کردند. این گفتمان در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی بتدریج جایگزین گفتمانی گشت که آن زمان شوروی و متحدینش تبلیغ می کردند: "همزیستی مسالمت آمیز" که اصل "احترام" بین ملل و سیاست "عدم مداخله" درامور داخلی کشورها را به نفع بشریت محسوب می داشت. بدون تردید گفتمان "همزیستی مسالمت آمیز" نکات مثبت و مهمی را در بر می گرفت که در دوره تشدید "جنگ سرد" حائز اهمیت بودند. بطور مثال، "فراخوان استکهلم" که توسط طرفداران این گفتمان در بحبوحه جنگ سرد در دهه ۱۹۵۰ تنظیم و انتشار یافت، به مردم جهان که از خونریزی و ویرانی و قحطی ناشی از جنگ جهانی دوم به تنگ آمده و عمیقاً خواهان صلح و امنیت بودند، خاطر نشان ساخت که احتمال وقوع جنگ واقعی (این دفعه هسته ای) ناشی از دیپلماسی تهاجمی و نظامیگری های مداخله جویانه آمریکا وجود دارد. این فراخوان از مردم جهان خواست که با مداخله خود از وقوع جنگ جلوگیری کرده و صلح و همزیستی مسالمت آمیز را بین ملل رواج دهند. شایان توجه است که تبلیغ گفتمان "دموکراسی" توسط کشورهای "بلوک غرب" فقط یک پوشش قلبی و یا نقاب کاذبی بود که رهبران آن کشورها به صورتشان زده بودند که با تحمیل مردم جهان، سیاست های جهانی خود را اعمال کنند. آنها بویژه هیئت حاکمه آمریکا، نه تنها به گفتمان دموکراسی تعهدی نداشتند بلکه در همان دوره وجود کشورهای پیرامونی جهان سوم را نیز به کلی منکر گشته و یا حضور آنها را نادیده می انگاشتند. دقیقاً در دوره ای که آمریکا از موهبت های دموکراسی و کشورهای "دموکراتیک" از یک سو و از خطرات جدی کشورهای تمامیت خواه و کمونیسم از سوی دیگر صحبت کرده و مردم جهان را به پذیرش دموکراسی و آزادی و رد

(که سالها به عنوان موانع اصلی در مقابل حرکت سرمایه به "ستون های مقاومت" معروف شده بودند)، در گسترش و رواج فراگیر گفتمان جهانی شدن نقش مهمی داشتند. ولی آن عاملی که بیش از هرعلتی در اشاعه این گفتمان مسلط نقش کلیدی ایفاء کرده، عروج و رشد اولیگوپولی های جهانی شده مالی است. سرمایه داری در سی سال گذشته بتدریج بیش از هر زمانی در گذشته تاریخی خود با تشدید تمرکزگرائی و ادغام، بطور شدیدی در اختیار اولیگوپولی ها قرار گرفته است. البته حضور و رشد این انحصارات اولیگوپولیستی به هیچ وجه اختراعات جدیدی در تاریخ معاصر نیستند. آنچه که جدید است این است که تعداد آنها در این دوره بطور قابل ملاحظه ای کمتر گشته و در حال حاضر به ۵۰۰ عدد رسیده است. تعداد این اولیگوپولی های عظیم در سال های اول دهه ۱۹۵۰ میلادی به ۵۰۰۰ عدد و در آغاز قرن بیستم به ۲۰۰۰۰ عدد در جهان می رسید. قویا حدس زده می شود که تعداد این ۵۰۰ اولیگوپولی های عظیم به خاطر تشدید پروسه های ادغام سازی و تمرکزگرائی مزمن (عمدتاً منبعت از فعل و انفعالات بحران عمیق ساختاری نظام جهانی) در سال های آینده دهه کنونی باز هم کمتر خواهد گشت. به هر رو، این اولیگوپولی ها امروز روند زندگی اقتصادی کل کره زمین را تعیین کرده و در واقع حضور دائمی در حال کاهش آنها یک "گام کیفی" به جلو در تکامل عمومی نظام سرمایه محسوب می شود. در گفتمان مسلط پروسه جهانی شدن، این "گام کیفی" پی آمد اجتناب ناپذیر رشد عظیم تکنولوژیکی جازده و معرفی می شود. در صورتی که اختراع تکنولوژیکی و پیشرفت آن عمدتاً از الزامات تمرکز و ادغام سرمایه بوده و توسط حرکت سرمایه دیکته می شود. در دنیای سرمایه داری واقعا موجود خود این الزامات منبعت از تلاش و جستجو برای کسب حداکثر سود و انباشت آن می باشد. هم در دوره اول بحران عمیق ساختاری نظام که در دهه ۱۸۷۰ آغاز گشت و هم در دوره دوم بحران ساختاری که اتفاقاً یک قرن بعد در آغاز دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، تاریخ نشان داد که تشدید پروسه های تمرکز و ادغام و جهانی گری سرمایه جواب و عکس العمل نظام در مقابل بحران ساختاری است. تمرکز سازی ریشه اصلی "مالی شدن" نظام سرمایه است. از طریق پروسه مالی سازی است که اولیگوپولی ها ارزش اضافی جهانی را که محصول بخش مولد (تولید) نظام است به درون

تمامیت خواهی و کمونیسم تشویق و ترغیب می کرد، در عمل از استقرار دیکتاتوری های مستبدینی چون سالازار در پرتغال، شاه در ایران، ایوب خان در پاکستان، موبوتو در کنگو، سوهارتو در اندونزی، ژنرال ها در ترکیه، سرهنگان در یونان، پینوشه در شیلی و... حمایت همه جانبه می کرد. امروز نیز از نظر حامیان این گفتمان استقرار دموکراسی بدون توسعه «بازار آزاد» و رشد «طبقه متوسط» در هیچ کشوری امکان پذیر و میسر نیست. در عمل، اگر کشوری بنا به هرعلتی درهای خود را بدون قید و شرط به روی ورود سرمایه گذاری های اولیگوپولی های انحصاری باز نکند پس "دموکراتیک" نیست و نمی خواهد دموکراتیک باشد. در واقع نظام جهانی از طریق تبلیغ و ترویج گفتمان مسلط و جاری اجتناب ناپذیری رابطه بین دموکراسی و بازار آزاد تلاش می کند که با تحمیل افکار عمومی جهانی اهداف امپریالیستی و سیاست های هژمونی طلبانه خود را با ایجاد "بازار آزادی" به بزرگی این جهان و در خدمت انحصارات غول پیکر امپریالیستی به پیش ببرد. در نبرد علیه این گفتمان، نیروهای چپ باید به تحکیم موقعیت خود در میدان کارزار خود (جامعه ملی: زحمتکشان جامعه) پرداخته و تلاش کنند که رابطه ارگانیک "دموکراسی سازی جامعه" با اصل عدالت اجتماعی (با چشم انداز سوسیالیستی) را در اذهان عمومی میدان عمل خود بطور روشن تر و قوی تری ترسیم کنند. زیرا در این میدان کارزار، مبارزه برای دموکراسی سازی و مبارزه برای سوسیالیسم لازم و ملزوم یکدیگر بوده و مکمل هم هستند. بدون دموکراسی سوسیالیسم نمی تواند بوجود آمده و به بقای خود ادامه دهد و در همان حال پیشرفت دموکراتیک بدون وجود چشم اندازهای سوسیالیستی نمی تواند میسر گردد.

گفتمان جهانی شدن

تنها راه رهایی بشریت

سرمایه داری امپریالیستی با قرار دادن میدان دیگر کارزار خود در حیطه جهانی گرائی، بیش از هر زمانی در گذشته موفق شده است که در عصر بعد از پایان جنگ سرد، گفتمان "رهائی بشریت" از عقب ماندگی و توسعه نیافتگی از طریق جهانی شدن سرمایه را به یکی دیگر از گفتمان های مسلط خود تبدیل سازد. بدون تردید، افول و فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" از یک سو و جنبش های رهائی بخش کارگری و ملی در کشورهای سه قاره از سوی دیگر



خود جذب می کنند. از طریق جذب و کسب این ارزش اضافی است که اولیگوپولی ها به بازارهای مالی و پولی (که به بازارهای متفوق تبدیل می شوند)، دسترسی تام الاختیار (انحصاری) پیدا می کنند. تمرکز، ادغام و مالی شدن سرمایه دائما و عموما به جهانی تر شدن سرمایه منجر می شود. باید تاکید کرد که جهانی شدن به هیچ وجه ویژگی جدید سرمایه داری نیست. نظام سرمایه از همان اوان تولدش هم خصلت جهانی گرائی و هم خصلت شکاف اندازی - پولاریزاسیون - در سطح جهانی (یعنی ایجاد شکاف روز افزون بین فقرو ثروت هم در درون خود کشورهای مرکز و هم بین کشورهای "توسعه یافته" و مسلط مرکز و کشورهای پیرامونی در بند) داشته است. به کلامی دیگر، هم پروسه جهانی شدن و هم پروسه شکاف اندازی در تمام مراحل گسترش سرمایه داری در گذشته و حال وجود داشته و در آینده نیز وجود خواهد داشت. اما آنچه که جدید و حائز اهمیت است این است که برخلاف گذشته ها پروسه جهانی شدن در فاز فعلی بطور ضروری با عروج و رشد امپریالیسم جمعی سه سره (آمریکا، "اتحادیه اروپا" و ژاپن) گره خورده است. فاز فعلی جهانی شدن جداناپذیر از کنترل کامل دسترسی به منابع طبیعی کره خاکی توسط امپریالیسم جمعی است. لاجرم تضاد مرکز و پیرامونی (تلاقی شمال و جنوب) و راه حل آن طبیعتا نقش کلیدی در ایجاد دگرپرسی در نظام واقعا موجود سرمایه داری پیدا می کند. روشن است که بیش از هرزمانی در گذشته، نظام در جهت حفظ وضع موجود تلاش می کند تا کنترل کامل العیار و بلامنازع نظامی خود را بر کلیه کره خاکی مستولی سازد. چرا نظام جهانی که مدیریت آن در دست گماشتگان و حامیان اولیگوپولی های مالی است، می خواهد که این کنترل کامل العیار (نظامی سازی پروسه جهانی شدن) را کسب کند؟ به عقیده خیلی از تحلیلگران مارکسیست بویژه مولفین و فعالین متعلق به کمپ و مکتب نظام جهانی سرمایه، این نظام در تاریخ تکامل خود به دوره "کهولت" «، پیری و فرتوتی رسیده و مدیر عامل اصلی آن (آمریکا) نه تنها در باتلاق بحران عمیق ساختاری فرورفته بلکه این بحران عمیق و خرده بحران های منبعث از آن - بحران انرژی، بحران غذا، بحران مالی و... - شرایطی در جهان بوجود آورده اند که مشروعیت و "علت وجودی" نظام از سوی قربانیان نظام به زیر سؤال برده شده است. در نتیجه نیروهای سه سره

نظام فقط از طریق استقرار سلطه کامل نظامی می توانند با کسب ارزش اضافی در سطح جهانی (تاراج و غارت منابع طبیعی و انسانی بویژه در کشورهای پیرامونی جهان) به بقای خود ادامه دهند. ایجاد "امپراطوری آشوب" و پیشبرد جنگ های بی پایان و طولانی علیه مردم جهان (از سوماتی گرفته تا پاکستان و افغانستان...) از تبعات میلیتاریزه سازی جهانی شدن است که دامنه آن هر روز وسیعتر و فراگیرتر می گردد. به همین علت است که یکی از اولین اهداف نیروهای چپ و مترقی هم در شمال و هم در جنوب باید دور ناکام سازی نیروهای نظامی امپریالیسم سه سره و فشار بر روی آمریکا در جهت خروج از پایگاه های نظامی خود در اکناف جهان و انحلال ناتو حلقه بزند.

گفتمان پسامدرنیسم و اشاعه فرهنگ گرایی

اندیشه های پسامدرنیسم و گفتمان متعلق به آنها سومین گستره و حیطة ایست که حامیان نظام کوشیده اند که با جلب و جذب افشار مختلف مردم به درون آن سیاست های میلیتاریستی و هژمونی طلبانه خود را توجیه کنند. گفتمان پسامدرنیسم که بویژه بعد از فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" و پایان دوره "جنگ سرد" به یک گفتمان مسلط در عرصه کارزار سیاسی و تبلیغاتی سرمایه داری واقعا موجود تبدیل گشت، خیلی از روشنفکران و فعالین سیاسی هم کشورهای مرکز مسلط و هم کشورهای پیرامونی در بند را متقاعد ساخت که "مارکسیسم مرده" و قربانیان نظام جهانی سرمایه بویژه کارگران، که بطور سیستماتیک دچار پروسه "اتمیزاسیون" گشته اند، "توان و مسئولیت انقلابی و تاریخی" خود را از دست داده اند. گفتمان پسامدرنیستی که تا این اواخر (پیش از رواج بحران عمیق ساختاری سرمایه داری در سال های ۲۰۰۹ - ۲۰۰۸) در داخل حتی سازمان ها و تشکلات کارگری هم نفوذ کرده بود، تاکید می ورزد که مبارزات طبقاتی و ملی دیگر وجود خارجی نداشته و نظام حاکم و در راس آن آمریکا، در سیاست جهانی خود با معرفی و رواج "موهبت های" فرهنگ، اقتصاد و تکنولوژی دیزیتالی تغییر و "تعدیل" به نفع بشریت بوجود آورده و با گسترش و نفوذ خود در اکناف جهان از استثمار و سرکوب کارگران و ملل تحت ستم دست برداشته است. تعداد افراد و تشکل هایی که تحت تاثیر گفتمان پسامدرنیستی مسحور قدردرتی "بی نظیر" و "استثنائی" جهانی گرائی و موهبت های "انسان

گلوبال" نظام گشته و در مقابل "کرامات" و "معجزات بازار آزاد" به کرنش و ستایش می پردازند، فقط شامل یک طیف مشخصی از روشنفکران و فعالان سیاسی جنبش های چپ غیر مارکسیستی نمی شود. خیلی از چپ های مارکسیست و تعداد قابل توجهی از رهبران جنبش های کارگری و عده ای بیشماری از ملی گرایان ضد امپریالیست که تا اواسط دهه ۱۹۷۰ از جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای جهان سوم، جنبش های کارگری در اروپای غربی و یا از کشورهای شوروی، چین، کوبا و... حمایت می کردند، به محض فروپاشی شوروی، افت جنبش های رهائی بخش ملی و تبدیل چین و ویتنام به کشورهای سرمایه داری از مارکسیسم، توان انقلابی طبقه کارگر و اندیشه های رهائی بخش ملی رو برتافته و به نفی آنها و دست آوردهایشان در دهه های ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ پرداختند. تعداد زیادی از حامیان و مبلغین گفتمان های جاری پسامدرنیستی حتی یک قدم جلوتر رفته و به چپ های مارکسیست، فعالین جنبش های کارگری و طرفداران ملی گرائی ضد امپریالیست (که میدان کارزار خود را ترک نکرده و پیگیرانه به آرمان ها و خواسته های "عهد باندونگ" وفادار مانده اند) زبان نصیحت گشودند. این حامیان و مبلغین با ایجاد جو مصالحه و تبلیغ و ترویج پایان عصر مبارزات ملی و کارگری به چپ های مشخصا مارکسیست و چپ های هنوز معتقد به استقرار عدالت اجتماعی با چشم اندازهای سوسیالیستی هشدار دادند که اگر می خواهند مطرود جامعه خود و تاریخ نشوند بهتر است که اصول فرهنگ گرایی (اهمیت نقش "فرتاریخی" و تعیین کننده نسبیت ها و ویژگی های فرهنگی در جوامع مختلف جهان) را پذیرفته و در مواضع خود تجدید نظر اساسی بکنند. آنها هنوز هم تاکید می ورزند که مارکسیست ها و دیگر نیروهای طرفدار برابری و عدالت اجتماعی باید مارکسیسم و دیگر نحله های فکری سوسیالیستی را کنار گذاشته، "شکوفائی" و تفوق دگرگونی های عظیم در تکنولوژی دیزیتالی و عصر "بی نظیر" اطلاعات و ارتباطات را پذیرفته و برای اینکه از غافله عقب نمانند خود را با اصول "تجدد طلبی سرمایه داری جهانی" و دموکراسی و حقوق بشر دیکته شده از سوی قوانین حاکم بر حرکت سرمایه آشنا و مسلح سازند. اما واقعیت های زندگی اجتماعی مردم و بروز و گسترش تبعات بحران عمیق ساختاری نظام که در سال های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹



برملاتر و رسانه ای تر گذشته اند، نشان می دهند که مولفه های متعلق به گفتمان پسامدرنیسم که بعضی ها از آن به عنوان "روحیه جدید سرمایه داری" اسم می برند در حقیقت ایدئولوژی سرمایه داری واقعا موجود در فاز فعلی پروسه جهانی شدن سرمایه است. نیکول فو در کتاب اخیر خود «پسامدرنیسم و روحیه جدید سرمایه داری: درباره فلسفه امپراطوری جهانی» با توانائی قابل توجهی این امر را که چگونه گفتمان های متعلق به پسامدرنیسم در خدمت منافع واقعی نیروهای مسلط در درون نظام جهانی (اولیگوپولی های بویژه متعلق به جی ۳) قرار گرفته و عمل می کنند، توضیح می دهد. در اینجا بطور اجمالی به چند و چون منظر و موضع پسامدرنیست ها که دستاوردهای عصر مدرنیسم را که هنوز هم ادامه دارد، رد و نفی کرده و مردم را به پذیرش یک گذشته کاذب و پر از فانتزی دعوت می کنند، می پردازیم.

رد مدرنیسم و

اشاعه یک روایت کاذب از گذشته

پدیده مدرنیسم که در عرصه عصر روشنگری در قرن هیجدهم مشخصا در اروپا شکل گرفته و نضج یافته بود، با پیروزی شکل تاریخی سرمایه داری اروپائی و بعدا امپریالیسم به نقاط دیگر جهان گسترش یافت. مدرنیسم که پروسه های تاریخی سکولاریسم (عرفیگری)، مدرنیته (تجددطلبی) و دموکراسی (مردم سالاری) را در خود نهفته داشت، در یک روند تاریخی با تضادها، محدودیت های خود روبرو گردید. بطور مثال، مدرنیسم که ادعای جهانشمولی داشت و آن را با مولفه های حقوق بشر تعریف و مطرح می یافت در دوره اوجگیری سرمایه داری "لیبرال" (رقابتی) به حقوق بورژوائی محدود و تنزل یافت. در عصر سرمایه داری واقعا موجود که در برگرفته این مدرنیسم و مدرنیته است ما شاهد این فاکت هستیم که امپریالیسم علنا و بطور مستقیم و غیرمستقیم منکر حقوق بشر متعلق به مردمان و ملل غیر اروپائی (که مورد حمله و تاراج قرار گرفته اند) می باشد. نقد و محکومیت این مدرنیسم بورژوائی متعلق به سرمایه داری امپریالیستی ضروری و از وظایف اصلی چالشگران و فعالین ضد نظام است. و مارکس این وظیفه را به نحو بارزی به عهده گرفت و یک نقد رادیکال از مدرنیته سرمایه داری را ارائه داد که همیشه لازم است که عمیقا با در نظر گرفتن شرایط فعلی جهان مورد بررسی و درس

گشته و با رد هر نوع همبستگی، همدلی و هم زبانی خود را در اختیار سیاست ها و برنامه های شکاف اندازانه و متمیزه سازی اولیگوپولی های مالی قرار می دهند.

جمع بندی ها

سه گفتمان بزرگ جاری متعلق به نظام و حامیانش (نیروهای راست حاکم) تبلیغ می کنند که: الف - انگاشت آزادی و پدیده دموکراسی رابطه ای تنگاتنگ با گسترش «بازار آزاد» و سرمایه داری دارند. آنها دموکراسی را که یک پروسه بی پایان تاریخی در جوامع طبقاتی است به سطح نازل «بازار آزاد» تنزل داده و نتیجه می گیرند که دموکراسی نیز مثل هر پروژه و کالائی قابل صدور است و جوامع بشری بدون رشد بازار آزاد نمی توانند به کسب آن نایل آیند. ب - جهانی گرائی (جهانی شدن سرمایه) تنها «آلترناتیو» و «راه» رهائی بشریت از توسعه نیافتگی و زندگی پر از فلاکت است. این گفتمان، جهانی شدن سرمایه (و نه جهانی شدن اجتماعی بشر) را تنها آلترناتیو برای توسعه انسان در زندگی می داند. پ - تجدد طلبی و مدرنیسم «توهمات» بیش در تاریخ گذشته بشر نبوده و ما در حال حاضر وارد عصر پسامدرنیسم گشته ایم. این گفتمان بر آن است که جهان شمولی انسان و انگاشت های همبستگی و همدلی بین آنان نیز از «توهمات» عصر تجدد است. پسامدرنیست ها جهان را بر اساس آموزش های خود به گروه های فرهنگی (جماعات شبه دینی و مذهبی و جماعات شبه انتیکی و قومی) تقسیم کرده و آینده بشر را پر از تلاقی های گوناگون منجمله تمدن ها ارزیابی می کنند. در پرتو یک بررسی جدی و نقد رادیکال از این سه گفتمان خواهیم دید که چگونه این گفتمان ها در خدمت پروژه جهانی نظام حاکم سرمایه قرار دارند. در این جا به نکات اساسی این نقد در بخش نتیجه گیری این نوشتار می پردازیم:

نتیجه گیری

۱ - تلاقی هائی را که نیروهای راست حاکم از طریق گفتمان های رایج خود برای پیشبرد پروژه جهانی نظام سرمایه در سراسر جهان بویژه در کشورهای پیرامونی (جنوب) رواج می دهند، تلاقی هائی کاذب هستند. مداخلات سیاسی و ماجراجوئی های نظامی راس نظام جهانی (آمریکا) و توجیه آنها با رواج گفتمان های مسلط (مثل صدور دموکراسی از طریق "بازار آزاد"، جهانی گرائی تنها

آموزی قرار گیرد. بدون تردید اصل تعقل و انگاشت حق تعیین سرنوشت و نقش انسان در تاریخ که مدرنیسم و مدرنیته تبلیغ می کرد یک نگاه و دیدگاه رهائی طلبانه بود. در واقع این دیدگاه بود که به مقدار قابل توجهی جامعه را از خود بیگانگی های متافیزیکی و مذهبی و ظلم و ستم رژیم های پسامدرنیسم رهائی داد. این رهائی مسلما به معنی توسعه در زندگی انسان تلقی می شد. ولی این توسعه به شدت محدود و ناپیگیر بود زیرا این سرمایه بود که در تحلیل نهائی بُعد و گستره این توسعه را تعریف و دیکته می کرد. گفتمان های متعلق به پسامدرنیسم به هیچ وجه خواهان نقد رادیکال از مدرنیسم در جهت اشاعه و گسترش رهائی انسان در جامعه با چشم انداز های سوسیالیستی نیستند. بجای آن پست مدرنیسم تبلیغ می کند که مدرنیسم و دست آوردهای آن حتی در دوره عنفوان و جوانی اش "توهمی" بیش نبوده و براین عقیده است که انسان بهتر است به عصر پسامدرنیسم برگردد. اکثر مبلغین و حامیان پست مدرنیست جوامع بشری را به گروه های فرهنگی تقسیم کرده و به آنها یک هویت "قومیگرا" (اجتماعاتی شبه دینی و مذهبی و شبه تباری و قومی) می دهند. در نتیجه پسامدرنیست ها با رواج نسبیته ها و خصوصیات فرهنگی متعلق به جوامع مختلف به بزرگترین مانع در مقابل تلاش انسان در جهت تعمیق دموکراسی (دموکراتیزاسیون) و همبستگی تبدیل شده اند. خیلی از پست مدرنیست ها به حرکت ها و جنبش های توده ای مردم که می خواهند با استفاده از آزادی های دموکراتیک (که در طول تاریخ مبارزات خود کسب کرده اند) فساد و احتکار و درجه استثمار اولیگوپولی های مالی را به زیر سؤال بکشند، نام "استبداد و خود کامگی مردم" داده اند. نقد پسامدرنیست ها از روشنگری، دموکراسی، توسعه، سوسیالیسم و جنبش های رهائی بخش ملی و کارگری و رد و نفی آنها نشان می دهد که نگاه آنان نه به آینده بلکه بازگشت به گذشته های خیالی و کاذب است. تقسیم و جدا کردن جوامع انسانی به خرده جماعات دینی و مذهبی، تباری و قومی و... نه تنها تفوق و تسلط نظام اولیگوپولی های نظام را زیر سؤال نمی برد بلکه مدیریت جهانی آنها را آسان تر می سازد. در تحت این شرایط نه تنها انسان ها بسوی حرکت های رهائی بخش از یوغ نظام کشیده نمی شوند، بلکه آنها با فرو رفتن در باتلاق های بیگانگی، مصرف گرائی و کالاسازی به افراد نظاره گر، غیرمتعهد و عاری از مسئولیت تبدیل

راه رهائی انسان و «تلاقی تمدن‌ها» سابقه طولانی در تاریخ ۵۰۰ ساله سرمایه داری داشته و بهتر و یا مناسبتر از گفتمان‌ها و تلاقی‌های کاذب متعددی که در دوره‌های مختلف تاریخ نظام بودند، نیستند.

۲- اگر امروز مداخله‌گران (اولیگوپولی‌های مالی نظام) بویژه هیئت‌های حاکمه‌جی با تبلیغ و ترویج گفتمان‌های متفوق خود جنگ‌های بی‌پایان ساخت آمریکا را مورد توجیه قرار می‌دهند؛ درگذشته با برپائی و اشاعه انگاشت‌ها و گفتمان‌های کاذبی چون «مسئولیت متمدن ساختن»، «مسئولیت تاریخی سفید پوستان» استعمار و غارت کشورهای آفریقا، آسیا، اقیانوسیه و آمریکای لاتین را مورد توجیه قرار می‌دادند. همین مداخله‌گران نظام بودند که بلافاصله بعد از پایان جنگ دوم جهانی با اشاعه و گسترش این گونه گفتمان‌ها، مترسک‌ها و تلاقی‌های کاذبی چون «جنگ سرد»، «پرده آهنین»، «خطر شوروی»، «خطر زرد» و... تلاش کردند که با سرکوب و اضمحلال جنبش‌های رهائی بخش ملی و کارگری در کشورهای مختلف جهان پروژه جهانی خود را بر مردم جهان اعمال کنند.

۳- هر حرکتی از سوی نیروهای چپ در جهت درگیری در این گفتمان‌ها و میدان‌های کارزار متعلق به نظام جهانی اتلاف وقت و انرژی و نهایتاً محکوم به ناکامی و شکست است. چپ‌ها باید در میدان کارزار طبیعی خود: دفاع از منافع اقتصادی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان با برنامه استقرار دموکراسی منبعث از حاکمیت امنیت ملی مستقل از نظام جهانی به مبارزات خود دامن بزنند. در جریان تاریخی این مبارزات، چپ‌ها باید تلاش کنند که در نبرد علیه نیروهای راست حاکم، آنها را با کشیدن به درون گستره و میدان کارزار «جامعه ملی» (زحمتکشان) در موضع و موقعیت «دفاعی» قرار داده و خود (نیروهای چپ) مثل چپ آمریکای لاتین ابتکار عمل تعرضی را بدست گیرند. امروز منطقه وسیع و ژئوپولتیکی خاورمیانه - اقیانوس هند (آسیای جنوب غربی و آسیای جنوبی) به میدان اصلی تلاقی و مبارزه کلیدی بین راس نظام جهانی سرمایه و مولفین و همدستان کمپرادور بومی اش (نیروهای راست حاکم) از یک سو و ملت‌ها و خلق‌های دربند مناطق جنگ زده و اشغال شده از سوی دیگر تبدیل گشته است. به نظر نگارنده، شکست پروژه آمریکا در خاورمیانه بویژه در کشورهای «جلو جبهه» (افغانستان،

عراق، فلسطین، پاکستان، یمن و...) شرط لازم برای ایجاد موفقیت و شرایط مناسب در جهت ترقی، رفاه و استقرار عدالت اجتماعی (منبعث از حاکمیت ملی و دموکراسی) در کشورهای جهان بویژه در کشورهای پیرامونی است. پیروزی و کامیابی آمریکا در کشورهای عراق، افغانستان، یمن و... پیروزی‌ها و پیشرفت‌های مردمان دیگر مناطق جهان (آسیا، آمریکای لاتین و...) را شکننده و آسیب‌پذیر ساخته و بالاخره به فنا خواهد سپرد. این نکته به هیچ نحوی به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزات قابل توجهی که امروز مردم مناطق مختلف جهان (از یونان در اروپای جنوب شرقی گرفته تا کشورهای آمریکای لاتین) به جلو می‌برند، کم بها دهیم. این نکته فقط به این معنی است که مردم جهان همراه چالشگران اصلی ضد نظام (نیروهای چپ) نباید اجازه بدهند که نظام جهانی (اولیگوپولی‌های مالی - نظامی) با اشاعه گفتمان‌ها و تلاقی‌های کاذب خود در خاورمیانه و آسیای جنوبی که آنها را برای وارد کردن «ضربه اول» امپراطوریش در قرن بیست و یکم انتخاب کرده، پیروز گردد.

ن. ناظمی - فروردین ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات خود را
در آنها منعکس کنید!
سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org

سایت آینه روز
www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری
www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین
www.ranjbaran.org/01_
ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر
http://www.yudu.com/
library/16050/Ayeneh-
Rooz-s-Library

نکاتی پیرامون... بقیه از صفحه آخر

تعریف تجددطلبی

از نظر جامعه‌شناسان، انگاشت اصلی در دگرذیبی جامعه همانا ظهور پدیده تجددطلبی (مدرنیت) در قرون ۱۶ و ۱۷ است که جهان را به تدریج وارد عصر جدید (مدرن) ساخت. به کلامی دیگر با ظهور دوره تجددطلبی، انسان بتدریج آگاه شد که انسان‌ها (بطور فردی و جمعی) سازندگان تاریخ خود بوده و حق تعیین سرنوشت دارند. این بینش و نظرگاه به کلی و به روشنی با فلسفه مسلط دوران پیشامدرنیته (پیشا - تجددطلبی) که خالق جهان هستی و انسان، خدا بوده و سرنوشت انسان نیز توسط او (خدا) تعیین می‌شود، خط کشی کرد. اگر تاریخ هستی و سرنوشت انسان نه توسط خدا بلکه توسط خود انسان‌ها بازگو و تعیین می‌گردند و قوانین متافیزیکی و آسمانی منجمله ادیان و مذاهب تاریخی، سرنوشت بشر را توضیح و تفسیر و تعیین نمی‌کنند پس چه قوانین دیگری پاسخ‌گوی این پرسش‌ها و مسائل هستند؟ کشف این قوانین جدید مضامین اصلی یک رشته از علوم هستند که در عصر جدید روی این پرسش‌ها و مسائل تمرکز می‌گذارند. تجددطلبی بویژه در دوره بعد از انقلاب صنعتی و عروج سرمایه داری رقابتی (سرمایه داری لیبرال) نه تنها به شکلگیری و توسعه این علوم امکان داد بلکه کشف و گسترش آنها را ضروری ساخت. در این دوره تاریخی از تجددطلبی است که انسان مدرن در جستجوی عاملین عینی تکامل جهان هستی و جوامع بشری به اصل فلسفه خرد و اندیشه‌های خردگرایی در دوره روشنگری (قرن هیجدهم) دست یافت.

خصلت بورژوائی تجددطلبی

و خردگرایی

با رشد تجددطلبی و عروج روشنگری منبعث از آن، بررسی چند و چون خصلت بورژوائی (سرمایه داری) تجددطلبی و خردگرایی عصر روشنگری از طرف اندیشمندان بویژه قرن نوزدهم، مطرح گشت. ظهور و عروج تجددطلبی در قرون ۱۶ و ۱۷ و شیوع روشنگری بویژه خردگرایی در قرون ۱۸ و ۱۹ مترادف با شکلگیری و تکامل نظام سرمایه داری در آن دوران بودند. به عبارت دیگر تجدد (و تجددطلبی) و سرمایه (و سرمایه داری) دو روی یک جریان و واقعیت در تاریخ پانصد ساله



جهان بوده اند. بدون تردید تجددطلبی و سپس روشنگری منبعت از آن جماعات کهن و کمون های اولیه و سنتی را بطور قابل توجهی تضعیف ساخته، روند تقسیم کار را تشدید بخشیده و خردگرایی را رایج نمود. اما این تحولات و دگرپرسی های اجتماعی و اقتصادی صرفا از الزامات رشد و گسترش منطق حرکت سرمایه و شرایطی ضروری برای موفقیت سرمایه داران بوده اند. سرمایه بطور مداوم مردم را از مزارع و روستاها کنده و آنها را به شهرهای بزرگ مرکز (در خدمت نظام بازاری که دائما در حال گسترش است) پرتاب می کند و سپس پروسه تخصص سازی را برای بازدهی بیشتر کارخانه ها رواج داده و هم زمان فلسفه خرد و خردگرایی را در خدمت "جستجوی بی پایان انسان برای کسب سود" تبلیغ می کند.

اندیشه های خردگرایی پیش از مارکس یک انگاشتی از خرد و خردگرایی را به انسان ارائه می دهند که بدون تردید با انگاشت رهایی انسان گره خورده اند. تعریف و تفسیر و حدود این رهایی توسط الزامات و شرایط ضروری خواسته های سرمایه، معین و دیکته می شوند. خرد رهایی (خردگرایی رهایی بخش) در شعار سه گانه کلاسیک: "آزادی، برابری و حق مالکیت" تعریف و تشریح شده است. این شعار در انقلاب ۱۶۸۸ انگلستان، سپس در انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا و بعدها در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه توسط رهبران و حامیان آن انقلابات تبلیغ شده و ترویج یافتند. آنها مولفه های متعلق به اجزاء سه گانه این شعار را لازم و ملزوم هم و جداناپذیر از هم اعلام کردند. امروزه بعد از گذشت متجاوز از چهارصد سال از اعلام و رواج آن شعار کلاسیک سه گانه هنوز هم ادعای این امر که "بازار آزاد" سرمایه داری و دموکراسی لازم و ملزوم هم بوده و جزء لاینفک یکدیگر هستند، به عنوان یک گفتمان مسلط یکی از ستون های اصلی ایدئولوژی سرمایه داری را تشکیل می دهد.

لاجرم تلاقی و مبارزه نیز بین آنهایی که می خواهند مولفه های دموکراسی و آزادی های دموکراتیک را در دسترس تمام شهروندان زن و مرد، پیر و جوان، سیاه و سفید، بورژوا و کارگر و... قرار دهند و آنهایی که دموکراسی و آزادی و برابری را در چهارچوب "بازار آزاد" و قوانین حاکم بر آن تعریف و تفسیر می کنند مثل پانصد سال گذشته، ادامه خواهد یافت. به عبارت دیگر نقد رادیکال از تجددطلبی و دموکراسی

منبعت از آن که با مارکس شروع گشت امروز توسط چالشگران ضد نظام سرمایه به پیش برده می شود. در واقع دومین دوره مرحله ساز در عصر جدید با نقد رادیکال مارکس از خصلت بورژوائی تجددطلبی و خرد رهایی عصر روشنگری در اواسط قرن نوزدهم آغاز می گردد.

نقد مارکس از خصلت بورژوائی تجددطلبی نقد مارکس فصل جدیدی را در تاریخ تجددطلبی آغاز می کند که می توان آن را منسجم ترین نقد تجددطلبی سوسیالیستی از تجددطلبی سرمایه داری نامید. حامیان خرد بورژوائی نمی توانند نقد رادیکال مارکس را نادیده بگیرند. زیرا نقادی مارکس شرایطی به وجود آورد که اندیشه های اجتماعی و تئوریهای جامعه شناسی بویژه در ارتباط با بُعد و عمق خردگرایی رهایی بخش، دستخوش تحول قرار گرفت. به نظر نگارنده، بررسی و نقد چالشگران معاصر نظام سرمایه از خصلت بورژوائی تجددطلبی که خردگرایی رهایی بخش را محدود به مقررات "بازار آزاد" می سازد، بدون مراجعه به آموزشهای مارکس نمی توانستند تنظیم و نوشته شوند. بعد از نقادی رادیکال مارکس شعار سه اصل خرد رهایی بخش، دیگر نمی توانست سه مولفه آزادی، برابری و مالکیت را همراه با هم مثل گذشته حمل کند. بعد از تجزیه و تحلیل از تلاقی آشتی ناپذیر بین مالکیت سرمایه داری و رشد و توسعه برابری بین انسان ها، حامیان خرد رهایی بخش پیگیر فقط می توانستند مولفه سوم شعار سه سره (حق مالکیت) را از شعار پاک کرده و در پرتو شکلگیری و گسترش مبارزات کارگری به جای آن "همبستگی همگانی" را بگذارند. همبستگی همگانی به طور روشن یعنی لغو مالکیت سرمایه داری که ضرورتا و براساس منطق حرکت سرمایه متعلق به اقلیت کوچک طبقه مسلط بورژوازی است و استقرار همبستگی همگانی بین اکثریت بزرگی از جامعه که از دسترسی به منابع ثروت طبیعی و انسانی جامعه محروم هستند.

شایان ذکر است که تغییر شعار سه سره "آزادی، برابری و حق مالکیت" به شعار "آزادی، برابری، و همبستگی" ("برادری") باتوجه به نقد رادیکال مارکس از خصلت بورژوائی تجددطلبی بود، (در دوره های سه انقلاب بزرگ عصر جدید - انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷) و انقلاب چین (۱۹۴۹) - تعبیه و مطرح گشته و) بتدریج در اکناف جهان رایج گشت. حرکت به پیش تجدد خواهی که مثل

پدیده های دموکراسی خواهی و سکولاریسم (عرفیگری) یک روند بی پایان و مدام در تاریخ مدرن جهان است، در روزگار ما نیز ادامه دارد. چالش جدی که امروز انگاشت خرد رهایی بخش و حامیان آن (عمدتا چالشگران ضد نظام سرمایه همراه با قربانیان نظام) با آن روبرو هستند این است که انسان چگونه می تواند با تهیه و تنظیم وسایل و ابزارهای موثر و مناسب قادر به توسعه و گسترش خرد رهایی بخش از مرحله سرمایه داری آن به مرحله پیشرفته تر آن با چشم انداز های سوسیالیستی گردد؟ به عبارت دیگر، قربانیان نظام جهانی و "روشنفکران ارگانیک" متعلق به آنها (چالشگران چپ ضد نظام) با چه وسایل و استراتژی هایی می توانند با توسعه و گسترش خرد رهایی خود را از خودکامگی "بازار آزاد" سرمایه داری نجات داده و از رشد نابرابری های فلاکت بار مادی که بطور اجتناب ناپذیر ناشی از حرکت لجام گسیخته و شکاف انگیز گلوبالیزاسیون سرمایه در سطح جهانی است، بطور موثر و مدام جلوگیری کنند؟ در بخش جمع بندی و نتیجه گیری این نوشتار، پاسخ های در خور تامل به این پرسش ها جهت بحث و تبادل نظر، ارائه می شوند.

جمع بندی و نتیجه گیری

به نظر نگارنده آموزه های مارکس و تجارب دست آوردهای مثبت مارکسیسم تاریخی (از تاریخ انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در ۱۸۴۷ تا کنون) و مارکسیسم دولتی (از کمون پاریس ۱۸۷۱ تا کنون) مجموعا موثرترین ابزارهایی هستند که به نیروهای چپ جهانی بویژه مارکسیست ها قدرت و روحیه می دهند که هم چالش های روزگار خود را بهتر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و هم استراتژیهای مبارزاتی معین و مناسبی را که قادر به تغییر جهان در جهت رهایی انسان از ستم و فقر باشند، تعبیه و پیاده سازند. اما (و منتهای مراتب) ما باید توجه کنیم که مارکس بیش از ۱۶۰ سال پیش این وظیفه (نقادی رادیکال از تجددطلبی و مضمون اصلی آن انگاشت خرد رهایی) را به نحو تعیین کننده ای آغاز کرده و به پیش برد. بدون تردید مبارزه ما علیه خصلت بورژوائی تجددطلبی سرمایه داری و جایگزینی آن با تجددطلبی سوسیالیستی با مارکس شروع شده و تعریف می گردد ولی با آموزه های او و دست آوردهای مارکسیسم تاریخی دولتی ختم نمی گردد.

مسائل و چالش هایی که امروز ما با آنها



روبرو هستیم و باید به نفع بشریت زحمتکش (که ۸۰ در صد جمعیت جهان را تشکیل می دهند) حل گردند هم در تئوری و هم در عمل متنوع و پیچیده هستند. پیچیدگی این مسائل هم در کشورهای توسعه یافته و هم در کشورهای توسعه نیافته به ما نشان می دهد که حل آنها صرفاً نمی تواند از طریق راهکارهای یک جانبه و تک بعدی ممکن گردد. زیرا یک جانبه گری بر خلاف چند جانبه گری، تلاقی ها و تضادها بین اجزاء مختلف و متنوع متعلق به مسائل و چالش ها را نادیده گرفته و بعضی مواقع وجود آنها را نفی می کند.

مثلاً تضاد بین کشورهای مسلط مرکز و کشورهای پیرامونی در بند را در نظر بگیریم، این تضاد به نظر مارکسیست های متعلق به مکتب نظام جهانی، بُعد اصلی چالشی است که بشریت در سطح جهانی با آن روبرو است. شکاف غول آسائی را که نظام جهانی بین مرکز و پیرامونی در کل کره خاکی بوجود آورده باید شکسته و محو گردد. ولی چگونه و به چه نحوی؟

تضاد در خود واقعیت نهفته است. بعضی ها امیدوارند که از طریق توسعه و پیشرفت نیروهای تولیدی در بخش پیرامونی نظام موفق به لغو یک طرف تضاد گشته و از تشدید روند فلاکت بار شکاف اندازی به نفع کشورهای پیرامونی در بند جلوگیری کنند. این افراد که تعدادی از آنها حتی به سازمان ها و احزاب مارکسیستی تعلق دارند و در مبارزه علیه گلوبالیزاسیون سرمایه نیز نهایت صمیمیت و تعهد را از خودشان نشان می دهند، روی این نکته اصرار می ورزند که چون ۸۰ درصد بشریت در سطح جهانی در فقر و آواره گی و عقب مانده گی مادی و معنوی زندگی می کنند پس قبل از هر چیز باید با گذار از مرحله تشدید صنعتی سازی سرمایه داری به رشد نیروهای تولیدی در کشورهای پیرامونی در بند کمک کنند.

این افراد به دو واقعیت عینی در جوامع پیرامونی یا توجه نمی کنند و یا وقوع آنها را نمی پذیرند. یکم اینکه دادن ارجحیت به رشد نیروهای تولیدی در کشورهای پیرامونی عموماً باعث می گردد که نیروهای ضد نظام به دیگر ابعاد رهایی (بویژه گسترش عدالت اجتماعی با چشم اندازهای سوسیالیستی) یا توجه نکنند و یا به آنها مقام ثانوی دهند. دوم اینکه پروسه شکاف اندازی (پولاریزاسیون) پی آمد اجتناب ناپذیر منطق حرکت سرمایه در سطح جهانی (گلوبالیزاسیون) است. با علم به اینکه توسعه یافتگی کشورهای مرکز در خدمت از دیدار رفاه و عزت طبقات حاکم آن

کشورها درگرو توسعه نیافتگی کشورهای پیرامونی است، در نتیجه آنها (کشورهای جی ۸) هیچ وقت به کشورهای پیرامونی در بند اجازه "رسیدن به آنها" را نخواهند داد.

نیروهای ضد نظام که متعهد به پیشرفت تاریخی تجدطلبی پیگیر با چشم اندازهای سوسیالیستی در کشورهای پیرامونی در بند هستند باید با تعبیه و تنظیم استراتژی های مبارزاتی مناسب و با استفاده از ابزارهای موثر راه را برای گسست ملت - دولت های پیرامونی در جهت رهایی بشریت زحمتکش آماده و هموار سازند. خیلی احتمال دارد که وقوع یک رشته گسست ها از محور نظام توسط چالشگران ضد نظام فصل جدیدی را در تاریخ تکامل خردرهای بخش در تجدطلبی قرن بیست و یکم باز کند.

ن.ناظمی - فروردین ۱۳۸۹



بجز نوشته هایی که
با امضای تحریریه
منتشر می گردد و
بیانگر نظرات

حزب رنجبران ایران
می باشد، دیگر نوشته
های مندرج در نشریه
رنجبر به امضا های
فردی است و مسئولیت
آنها با نویسندگانشان
می باشد.

از نامه های رسیده

بهینه نمی شود. هر گروهی بطور منفرد به تبلیغات می پردازد. از آنجا که نمی توان وقت رسانه را با برنامه های آموزنده که به افزایش آگاهی مخاطب منجر شود پر کرد، وقت زیادی هدر می شود یعنی یا برنامه پخش نمی شود یا برای پر کردن زمان موزیک پخش می شود، برنامه ها تکراری هستند و ...

چرا این رسانه های کوچک که به تنهایی به جایی نمی رسند با هم ادغام نشوند و بجای آنها یک رسانه که منعکس کننده دیدگاههای چپ باشد قرار نگیرد؟ برای مثال می توان بجای تلویزیون کومله، رادیو دموکراسی شورائی و ... یک رسانه واحد داشت که نظرات همه گروههای چپ را منعکس کند. اما شاید این انتقاد مطرح شود که این گروهها در همه موارد با هم اتفاق نظر ندارند و به همین دلیل است که از

رفیقی از جنبش کمونیستی ایران
می نویسد:

پیشنهاد زیر را جهت بهبود تبلیغ توده ای، برای تعدادی از رفقا و تشکل های متفاوتی ارسال نمودم.

همانطور که مطلع هستید امکاناتی که افراد و گروههای کمونیست ایران برای تبلیغ نظریاتشان در اختیار دارند، در مقایسه با رسانه های حامی سرمایه داری اندک است. از بین رسانه ها بنا به شرایط موجود رادیوهای موج کوتاه و کانال های ماهواره ای جایگاه خاصی دارند. سایر امکانات تبلیغاتی مثل اینترنت و جزوات و نشریات غیرقانونی داخلی، علیرغم اینکه در جای خود مهم هستند اما برای قسمت عظیمی از جمعیت ایران قابل استفاده نیستند. متأسفانه از همین امکانات اندک هم استفاده



نظر تشکیلاتی جدا از هم هستند. ولی می دانیم حتی در جبهه بورژوازی نیز رسانه تک صدایی معنی ندارد. رسانه های موفق بورژوازی مثل صدای آمریکا و بی بی سی هیچگاه فقط انعکاس دهنده نظریات یک طیف بورژوازی نبوده اند بلکه کم و بیش به همه طیف ها اجازه اظهار نظر داده اند. یک رسانه متحد چپ هم می تواند در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد به بحث و جدل دامن بزند و راه را برای طرح انتقادات و ارزیابی نظریات و راهکارهایی که از جانب افراد و گروه های چپ و کمونیست اظهار می شود، باز کند. به علاوه افراد و گروه های چپ بدین ترتیب می توانند برای پیش بردن تبلیغات توده ای بجای خرده کاری و صرف وقت و امکاناتشان در رسانه های کوچکی که مخاطب زیادی ندارند، با اتحاد و تمرکز نیرویشان یک رسانه قوی و فراگیر بسازند تا از ائتلاف نیرو و منابع مالی نیز اجتناب شود. مسلما مردم نیز به چنین رسانه ای توجه بیشتری خواهند نمود تا به رسانه های متعدد کوچک و گوناگونی که انعکاس دهنده نظرات گروهی خاص هستند.

ایجاد چنین رسانه ای می تواند در دراز مدت از طریق نزدیک کردن گروه های متفاوت و دامن زدن به بحث و انتقاد سازنده، زمینه برداشتن مرزهای تشکیلاتی و ایجاد سازمانی واحد و سراسری را مهیا نماید.

در مورد حزب هم می خواستم بطور خاص چند پیشنهاد کنم. به نظر من ادامه فعالیت در قالب کنونی دیگر کارایی لازم را ندارد. علیرغم درست بودن نظریات حزب، امکانات لازم برای تحقق بخشیدن به آن نظریات موجود نیست. حتی امکان طرح نظریات حزب هم با توجه به فیلتر شدن سایت های حزب و سایر سایت هایی که نشریه را منتشر می کنند، و نبود سایر امکانات تبلیغاتی بسیار اندک است. از لحاظ تشکیلاتی نیروهای حزب تقلیل می یابند برای مثال از شمار نویسندگان نشریه کاسته شده است. می خواستم پیشنهاد کنم که حزب به سایر گروه هایی که نظریات مشابه یا نزدیک با آن دارند بپیوندند و تشکیلات واحدی برای بهبود فعالیتها ایجاد شود. اختلافات جزئی را می توان در جریان بحثها و انتقادات درون تشکیلاتی رفع نمود. در کوتاه مدت هم به نظر من بهتر است نام تشکیلات موجود تغییر یابد و کلمه «حزب» حذف شود. مسلما «حزب» معنای خاصی دارد که شاید با وضع کنونی

تشکیلات مشابهت نداشته باشد. می توان برای مثال نام تشکیلات را به یکی از گروه های بنیان گذار اولیه آن تغییر داد.

موفق باشید

* * *

رفیق گرامی

به پیشنهاد شما در مورد نفی خرد کاری با تمامی مقبولیتی که دارد، در شرایط فعلی در جنبش چپ ایران چندان توجهی نشده و همان طور که خودتان هم نوشته اید بساط های گروهی گری و خرده کاری که بیان مشخص عدول از اجرای جهان بینی پرولتاریا در عرصه ی سازمانی و سبک کاری باشد، هنوز پهن خواهند ماند.

این امر تابد انجا گسترده شده که بعضا حتا در یک تشکل چپ صاحب نشریه و سایت و غیره، که اعضای آن می توانند نظرات خود را در آنها بنویسند و یا در رسانه های صوتی آن تشکل صحبت بکنند، حتا کادر های بالا و رهبری آن تشکل، یا خود سایت فردی جداگانه ای دارند و یا پیوسته در دیگر سایتها و رسانه های صوتی حضور می یابند و اظهار فضل می کنند!

نتیجه آنکه تلاش برای تمرکز نظرات درست، جای خود را به تلاش برای پراکنده سازی نظرات داده است و تعداد نشریات، مقالات، مصاحبه ها به قدری زیاد شده است که اولاً حتا افرادی که کادر حرفه ای تشکلها باشند نیز فرصت مطالعه و آموزش از یک صدم نظرات موجود را هم نمی یابند، وثائیا مردم عادی رغبتی به گوش دادن به چنین نظراتی ندارند!

این سبک کاری است که هیچ قرابتی با سبک کار پرولتاریا که هدفش کمک به تغییر جهان ذهنی افراد است ندارد. اما در جهان رویائی خرده بورژوائی که فردگرائی جایگاه رفیعی دارد، چنین وضعیتی بسیار مطلوب می باشد!

بنابراین به پیشنهاد شما در مورد تمرکز یابی تبلیغات در جنبش چپ، تا زمانی که فردگرائی و فرقه گرائی حرف اول را بزنند، توجهی نخواهد شد. کما این که برخلاف آموزش کمونیسم علمی و پراتیک ۱۶۰ ساله ی کمونیستی، تشکل های چپ موجود از وحدت و ایجاد تشکل سیاسی پیشرو واحد و سراسری پرولتاریا امتناع می ورزند و پلورالیسم تشکیلاتی و در «پیشرفته ترین» حالت، اتحاد عمل کمونیستها را جاری می زنند.

تا زمانی هم که این وضعیت چون اختاپوسی به جنبش چپ ایران سنگینی کرده و هرتشکلی خود را مرکز انقلاب و رهبر شایسته آن تصور کند، بورژوازی جهانی و داخلی و خرده بورژوازی برای دارندگان چنین سبک کاری درود خواهند فرستاد و به احترامشان کلاه از سر بر خواهند داشت.

از بین بردن این تفرقه اولین گام در راستای تحقق پیشنهاد شما می باشد. اکنون که پس از دهها سال تبلیغ در زمینه ی ضرورت وحدت کمونیستها، جنبش چپ ایران که کادر های رهبری کننده اش از میان خرده بورژوازی برخاسته اند گام عملی جدی در این جهت برداشته است، باید از یک سو کمونیستها تلاش کنند تا در عرصه ی مسائل طبقاتی و اجتماعی به سیاست های کوتاه مدت و دراز مدت پرولتری دست یابند و از سوی دیگر با روی آوردن هر چه بیشتر کادرها و رهبران کارگر کمونیست، ریشه ی فرقه گرائی در جنبش کمونیستی و چپ ایران طی مبارزه ای سخت و مداوم خشکانده شود.

حزب رنجبران ایران پیوسته پرچم وحدت اصولی کمونیستها را بر اساس وحدت روی اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک مطرح نموده و اعتقاد مابراین است که بدون درک ایدئولوژیک از چگونگی رسیدن به وحدت هرگونه کنار هم قرارگیری تشکل های چپ، انشعابات فردا روز را به بار خواهد آورد و نهایتاً شعار کمونیستی «وحدت کنید، نه انشعاب»، به شعار «وحدت کنید، به خاطر انشعاب» تبدیل خواهد شد. به خصوص که امروز فردگرائی و فرقه گرائی و خودمرکز بینی حرف اول را در میان نیروهای چپ می زند و هراختلاف کوچکی به دلیل عدم تعهد به اصول کمونیستی به جدائی های سازمانی حتا در یک تشکیلات منجر می گردد. به علاوه پیروی از و هراختلاف کوچکی اندیشه «برادربزرگ، برادربزرگ» هم در جنبش کمونیستی، عدول از اصول کمونیسم می باشد.

پیروز باشد.



از هر دری سخنی

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

قرقیزستان و نبرد در آسیای مرکزی

ریک روزوف - ۹ آوریل ۲۰۱۰

رئیس جمهور قرقیزستان قورمان بیک باکیف به همان ترتیبی که ۵ سال پیش قدرت را به دست گرفته بود، با یک پیام خونین برکنار شد.

وی دو ماه بعد از انقلاب گل لاله به ریاست جمهوری رسیدن خود را فراهم نمود. از آن زمان این کشور مهمترین راه برای عبور نیروهای آمریکا و ناتو به افغانستان شد. پایگاه هوایی ماناس مدت کمی بعد از هجوم به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱، در اختیار پنتاگون قرار گرفت. بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر از پرسنل نیروهای انتظامی از این پایگاه به افغانستان رفت و آمد کردند و هواپیماهای باری ۵۰۰۰ تنی انواع لوازم جنگی و غیرجنگی را از آنجا منتقل نمودند.

ریچارد هولبروک، نماینده ی ویژه کاخ سفید برای افغانستان و پاکستان مقدماتاً از سه کشور سابقاً جزو شوروی در آسیای مرکزی

هم جوار آن - قزاقستان، تاجیکستان و ازبکستان - در فوریه دیدن کرد و به اطلاع این کشورها رساند که ۳۵۰۰۰ نیروی آمریکائی هر ماه به طور ترانزیتی برای رفت و آمد به افغانستان از منطقه خواهند گذشت... آلمان نیز پایگاهی ترانزیتی در نزدیکی شهر یرمز در ازبکستان دارد که برای فرستادن نیرو و تجهیزات به استان کندوز افغانستان مورد استفاده قرار می دهد.

در فوریه ۲۰۰۹ دولت باکیف اعلام کرد که نیروهای آمریکائی و ناتو پایگاه را ترک کنند، ولی پس از دریافت ۶۰ میلیون دلار از این تصمیم صرف نظر کرد. برای درک دل مشغولیهایی چین و روسیه

در مورد رفت و آمد صد هাজার نیروی آمریکا و ناتو، فرض کنید که همین تعداد نیروی روسی و چینی مرتباً از مکزیک و گواتمالا طی ۹ سال و بطور فزاینده ای رد می شدند، چه اتفاق می افتاد.

قرقیزستان هم عضو سازمان قرارداد امنیتی جمعی با روسیه، ارمنستان، بلاروس، قزاقستان، تاجیکستان و ازبکستان است که برخی آن را در مقابل با ناتو می بینند و هم این کشور عضو سازمان همکاری شانگهای با روسیه و چین و سه کشور فوق الذکر است. ...

شورش مارس ۲۰۰۵ و برکنار نمودن عسکر آقایف، سومین «انقلاب رنگی» در شوروی سابق در عرض ۱۶ ماه بود که بعد از انقلاب گل سرخ در اواخر ۲۰۰۳ در گرجستان و انقلاب نارنجی در اواخر ۲۰۰۴ در اوکراین به وقوع پیوست...

مدت کوتاهی بعد از این سه انقلاب رنگی، ام.کی. بهادوراکومارک دیپلمات هندی نوشت: «...واشنگتون نفوذ خود را در حیطه ی جمهوری سابق شوروی - بالتیک... قفقاز و آسیای مرکزی - در سالهای اخیر با چنان سرسختی گسترش می دهد که نگرانی مسکو را به همراه آورده است.

در سال ۲۰۰۳ زمانی که آقایف تصمیم به واگذاری یک پایگاه نظامی در کانت را به روسها داد، او در لیست آمریکا قرار گرفت و اختلافات سیاسی آن با قرقیزستان زیاد شد. آمریکائیهها به صورتهای مختلف تمایلشان را به تغییر رژیم در بیشکک نشان دادند...»

بوش در دیداری از گرجستان بعد از انقلاب گل سرخ گفت: «گرجستان همکار اصلی آمریکا در گسترش دموکراسی و آزادی در منطقه بعد از فروپاشی شوروی است...»

با قرار گرفتن روزا اوتونبايوا به طور رسمی در راس «دولت مردم» پس از شورش اخیر، دلیلی هست برای این که واشنگتون از سرنگون کردن شریک قبلی اش باکیف ناراضی نباشد. اوتونبايوا تاکید کرده است که پایگاه ماناس را نخواهد بست....

از دیدگاه آمریکا او حُسن نیت دارد. روسیه پایگاهش را در قرقیزستان به حال آماده باش در آورده است. نظرات رسمی روسیه و مشخصاً ولادیمیر پوتین از شورش که به کشته شدن ۶۵ نفر و زخمی شدن صد هانفر انجامیده است، قابل قبول می باشد.

اما روسیه در مورد شورش ۵ سال پیش هم

نظر مساعدی داشت. این که دولت قرقیز چه جهتی را خواهد گرفت برای ملت کوچک کمی بیش از ۵ میلیون نفر، اهمیت باز هم بیشتری خواهد داشت. و می تواند برای طرحهای آمریکا و ناتو برای شروع بزرگ ترین تهاجم به ایالت قندهار در دو ماه آینده اثرگذار باشد.

این هم چنین آینده سازمان قرارداد امنیتی مشترک و سازمان همکاری شانگهای که دو سد عمده در برابر نفوذ نظامی بزرگ غرب در آسیا هستند، معین خواهد کرد.

رنجبر: رقابت دویلوک غرب و شرق با استفاده از وجود قبیلله های باتقو و با استفاده از وضعیت اسفناک اقتصادی و فقر مردم قرقیز، در آسیای میانه ادامه دارد و شورش اخیر هم با توجه به این که خود خانم رُزا اوتونبايوا در دستگاه دولت صاحب مقامات بالائی بود، چیزی نصیب مردم به بار نخواهد آورد.

* * *

اسرائیل: تحریم کامل علیه اشغال کامل

آنتوان رافول - ۴ آوریل ۲۰۱۰

در نظری که در سایت انتفاضه در ۴ مارس ۲۰۱۰ و تحت عنوان «لحظه ی حقیقت» درج شد، ریفات کاسیس به درستی سؤال می کند: معنای «تحریم» چیست، بُعدش تا کجاست و به چه منظوری به کار گرفته می شود؟

فلسطینیان (و بسیاری از فعالان بین المللی در رابطه با فلسطین) که از اسرائیل انتقادی کنند مَهر «ضد سامی» به آنها زده می شود (در حالی که ما همه مان از نژاد سامی هستیم). ما می خواهیم با سیاستمدارانی که هنوز هم درخواست دورجدیدی از مذاکره بین فلسطینیان و اسرائیل می کنند، به جدال برخیزیم. چقدر مذاکره در ۶۲ سال اخیر صورت گرفته است. با هر مذاکره ای فلسطین کوچک شده و اکنون تنها یک دوجین بانتونستان از آن باقی مانده است.

تحریم دیگر کارساز نیست. همان طور که آقای کاسیس نوشت: « اشغال یک حمله سخت اتفاقی قدرت نیست و به پس دادن سرزمین منجر نمی شود: نظیر محیط بسته ای است برای کنترل استراتژیک مداوم، عمدی، تاریخا ساخته شده، از نظر خارجیان قابل اغماض...» و نباید فراموش



این منابع که در سازمان های دوست اسرائیل که نهاد «از ائتلاف دارفور حفاظت کنید» را کنترل می کنند فعالیت می کنند، ارزیابی می کنند که در گزارشات ناروشن این نهاد، هرگز مصرف حدود ۱۰۰ میلیون دلار جمع شده بدین منظور معلوم نشد. آن چه که مشخص گشت این بود که حدود نیمی از این مبلغ صرف «مخارج عملیاتی» این سازمانها شده است نظیر حقوقهای گزاف، مخارج دیگری مانند تبلیغات برای جمع آوری کمک مالی. تنها ۱۰٪ کمکها به دست پناهندگان دارفور رسید...

طی مدتی کارکنان کمک رسانی به دارفور به نهاد «از ائتلاف دافور حمایت کنید» فشار می آوردند تا حساب دهها میلیون دلار جمع شده را بدهند. چراکه آنها به شدت عصبانی شدند وقتی که فهمیدند پولها سر از اسرائیل درآورده اند. برخی از این کمک رسانان بالاخره سکوت خود را شکستند و اطلاعات مربوطه را به ما دادند...

سازمان ملل و نیروی کمک رسانی بین المللی در دارفور خوشحال بودند که در خدمت پناهندگان دارفور یکی از - اگر بزرگ ترین نباشد - بهترینها هست، قراردادند. این کارکنان قبول داشتند که حکومت سودان در اعانه دهی چنان موثر عمل کرده که بدون آن امکان کمک رسانی با موفقیت همراه نمی شد. باید افزود که دو مسئله یعنی ادعای نسل کشی توسط دولت سودان در دارفور از یک سو و کمک رسانی به پناهندگان توسط این دولت از سوی دیگر باهم جور در نمی آیند.

یک گزارش قبلی غربیها نشان می دهد که نسل کشی در نوگادن اتیوپی کار دولت اتیوپی بوده و در دارفور چنین کاری صورت نگرفته است. جنگ تبلیغاتی در مورد «نسل کشی دارفور» چیزی جز ایجاد فضای دود گرفته ای در بدنام کردن دولت سودان نیست که بزرگ ترین و ثروتمندترین کشور در آفریقا است، وجهت دست اندازی به منابع غنی کانی در این کشور انجام می گیرد...

بی شرمی و گستره ی این تبلیغات، شاهدان با تجربه را در مورد تاریخ طولانی کثیف کمک رسانی در شاخ آفریقا متعجب ساخته است. دولتهای غربی، سازمان ملل، رسانه های غربی، حتا هالیوود وارد این معرکه ی «افشای» «نسل کشی» دارفور شده اند...

لذا چنانچه در آینده شما در مورد «نجات» آفریقا تبلیغاتی را شنیدید، مظلونانه به



فلسطین را نخوانیم... اسرائیل هرگز روی خواسته هایش، اهدافش و تهاجم قاطعانه اش علیه ملت فلسطین سازش نخواهد کرد. او هرگز عدم اعتمادش به قوانین بین الملل را کنار نخواهد گذاشت. او هرگز نخوتش را نسبت به قوی ترین متحدش آمریکا، به خطر نخواهد انداخت. چرا ماباید جنگ تحریم کردن اسرائیل را به خطر بیاندازیم. درمان اولیه مان تحریم کامل است...

www.uruknet.de/?s1=1&p=64804&s05=2

* * *

دلارهای کمک به دارفور به مصرف خانه سازی در ساحل شرقی می رسند

توماس سی. مانن -

۱۹ مارس ۲۰۱۰

اسمره، اریتره - فردی که در سازمان کمک رسانی به قربانیان منازعات دارفور کار می کند، اخباری را رو کرد که از طریق رابطه هائی با جریان موسوم به «از ائتلاف دارفور حفاظت کنید» نیز مورد تایید قرار گرفت دایر بر این که میلیونها دلار جمع شده برای کمک به پناهندگان دارفور به حسابهای بانکی در اسرائیل ریخته شده اند. این پولها از طریق طرح صندوق کمک رسانی از جمله برای خانه سازی غیرقانونی در ساحل غربی اشغال شده، مصرف می شوند.

کرد که حالتی ابدی در سرزمین فلسطین یافته است.

نکته ای که فراموش می شود این است که... تصمیمات در داخل اسرائیل و توسط صهیونیستها گرفته می شود که قصدشان ضمیمه کردن کامل، اشغال، پاک سازی قومی سرزمین فلسطین است و نه قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل و نه خط آتش بس ۱۹۴۹، نه فتوحات سال ۱۹۶۷، بلکه کل فلسطین. مجادلات لفظی اخیر بین دولت آمریکا و اسرائیل در مورد خانه سازی ثابت کرد که حکومت دست راستی اسرائیل به رهبری بنیامین نتانیاهو در انجام خانه سازی بیشتر و ضمیمه کردن شرق اورشلیم و بقیه ی ساحل غربی تسلیم ناپذیرند.

۶۲ سال اشغال صهیونیستی را با برخی توافقات لحظه ای نمی توان پایان داد. این ۶۲ سال اشغال دردناک را نمی توان به کولونهای الف و ب و ث و غزه و اورشلیم محدود کرد... به همان گونه که اشغال کامل و غیرقانونی است، تحریم نیز باید کامل و قانونی شود...

چون که اشغال کامل و بی رحمانه است، مبارزه علیه آن نیز باید همه جانبه باشد... فلسطین باید مامن تمامی ساکنانش باشد اعم از یهودی، مسلمان، مسیحی، مصریهای قدیمی (کویتها)، بی دینان و غیر کنفورمیستها.

برای رسیدن به چنین هدفی باید دولت صهیونیستی را به طور کامل تحریم کرد... ماباید به سال ۱۹۱۷ و اعلامیه بالفور برگردیم و به سیاست لعنتی تقدیم کشوری با مردم اش به افرادی که از ملل گوناگون بودند، بنگریم...

در نتیجه تنها صفحات یک فصل از دادستان



آن برخوردار کنید و به یاد بیاورید که دروغ بزرگ در رابطه با دارفور چگونه باعث شد پوله‌های شما سر از ساحل غربی برای ساختمان سازی اسرائیل در آورند...
www.uruknet.info?p=64331

* * *

اتحادیه اروپا وسایل شکنجه می‌فروشد

داوید کرونین - ۱۷ مارس ۲۰۱۰

طبق گزارش عفو بین الملل، وسایل شکنجه زندانیان هنوز هم از کشورهای اتحادیه اروپا صادر می‌شود و این علارغم ممنوعیتی ۴ ساله برای چنین تجارتی. گروه حقوق بشر کشف کرد که شرکت‌هایی در بیشتر ۲۷ کشور عضوین اتحادیه از ضعف کنترل صادرات به فروش وسایل شکنجه ادامه می‌دهند.

... شرکت نیدک در اسپانیا در سالهای اخیر به تجارت «مچ بند گیج کننده» مشغول بوده است. این وسیله که برای مهار کردن فرد دستگیر شده به کار می‌رود با شوک الکتریکی باعث درد می‌شود. این وسیله همانند «کمربند گیج کننده» از نظر قانونی در اتحادیه اروپا ممنوع نیست.

مقامات رسمی در بروکسل می‌گویند که در گزارشی جدید در مورد گسترش مواد قانونی در این مورد باید بحث صورت گیرد. یک منبع بدون ذکر نام، توضیح داد که هیچ تصمیمی در اجلاس اخیر کمیسیون اروپا که بازوی اجرایی اتحادیه اروپا است، گرفته نشد. منبع فوق گفت که «اکنون بحث در مورد هر چیزی باز است». این نه به خاطر فرار از مسئله بلکه به علت آن است که تیم جدیدی کار را شروع کرده است.

اما داوید نیکول متخصص عفو بین الملل در مورد سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌گوید که این گونه توضیحات «توجیه مناسبی برای بی عملی است». او می‌گوید که گروه‌های حقوق بشر نقائص موادمربوطه را به اطلاع کمیسیون مدتها قبل از آن که کار را شروع کند، رسانده بودند و اعضای آن قدرت کافی برای تصحیح موادمربوطه را داشتند.

به علاوه، در گزارش عفو بین الملل آمده است که مقامات ملی در برخی از کشورهای اروپا به صدور وسایل شکنجه اجازه داده اند. آلمان و جمهوری چک توافق خود را به صادر کردن این وسایل به ۹ کشور - از

جمله گرجستان، پاکستان، هندوستان و چین - که در آنها این وسایل از قبل مورد استفاده بوده اند، بین سالهای ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹، اعلام کرده اند. در بین این وسایل اسپریهای شیمیایی، پا بند و سلاحهای شوک برقی وجود دارند.

بررسی عفو بین الملل نشان می‌دهد که دولت‌های اتحادیه اروپا در مورد به کارگیری قوانین به روشنی صحبت نمی‌کنند. با وجودی که همه ی دولت‌ها موظف هستند که سالانه گزارشی در مورد فروش وسایل شکنجه بدهند، تنها ۷ دولت تا به حال جزئیات فروش را گزارش کرده اند....

برایان وود، یکی دیگر از متخصصان عفو بین الملل می‌گوید: «مانگران از این هستیم که برخی از کشورهای وظایف قانونی شان را جدی نمی‌گیرند».

به غیر از اعلام «جنگ علیه ترور» بعد از حمله به نیویورک و واشنگتون در سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا از زنجیر و پابند آهنی برای زندانیان در افغانستان و گوانتانامو استفاده کرد. یکی از زندانیان ابو زبیده به کمیته بین المللی صلیب سرخ توضیح داد که پس از دستگیری و بسته شدن به دیوار، این پا بندها درمچ پاهایش شدیداً ایجاد درد می‌کردند.

در حالی که اسپانیا و انگلستان صدور این مچ بندهای آهنی را قدغن کرده اند، شرکت‌های تولید کننده مچ بندها و زنجیرها در برخی دیگر از کشورهای عضو اتحادیه اروپا صادر می‌شوند. طی سال ۲۰۰۸ در یک نمایگاه سالانه ی تسلیحاتی در پاریس، شرکت فرانسوی ریوولیه این گونه مچ بندها را در جایگاه مخصوصی به نمایش گذاشت...

میشل کروولی از موسسه نومگا که در مورد مسائل حقوق بشری تحقیق می‌کند، یادآوری می‌کند که تمام کشورهای عضو اتحادیه اروپا در ظاهر مخالف شکنجه هستند... آنها بایستی به کنترل موثر صادراتشان در زمینه پلیسی و امنیتی بپردازند و اطمینان حاصل کنند که چنان کالاهائی بخشی از وسایل شکنجه نباشند».

در گزارش عفو بین الملل آمده است که برخی از کشورهای اتحادیه اروپا طرح‌هایی را به کار می‌بندند که می‌توانند تولید درد در زندانیان بکنند. در جمهوری چک، فرد دستگیر شده را به دیوار و یا شینی ثابت می‌بندند، با وجودی که شورای اتحادیه - نهادی بین حکومتها - تاکید را بر احترام به حقوق بشر گذاشته است، دست به اعمالی زده می‌شود که «تماماً غیر قابل قبول می

باشند». التراف بیس یک شرکت لهستانی، وسایل بستن به دیوار را فروخته است...

* * *

آفریکوم و آمریکا جنگ در آفریقا را مخفی نگه می‌دارند.

نامه ای از آکرا - ۳۱ مارس ۲۰۱۰

معنای روزمره «جنگ علیه ترور» در آفریقا چیست؟ قصد واقعی آمریکا از مداخله ی نظامی اخیرش در قاره آفریقا (به صورتی آشکار و یا پنهانی) چیست؟ چیزی دیگری جز گسترش و تحکیم نفوذ سرمایه غربی نمی‌باشد.

همه چیز از سال ۲۰۰۱ شروع شد وقتی که جورج دابلیو بوش جنگ علیه ترور را در قاره اعلام نمود و این امر به طریقی پیش رفت که فراسوی تصورات بشری به شمارش اجساد در خیابانهای سومالی، در جنگ‌های اوگاندا و کنگو و در صحرای سودان منجر شد. رئیس نظامیان آمریکا در آفریقا ژنرال ای. وارد به زبانی ساده تر از سیاستمداران آمریکا به توضیح این واقعه پرداخت وقتی که گفت یک آفریقائی که در آن «ساکنان آفریقا قادر به تامین احتیاجاتشان بشوند، در اقتصاد جهانی تاثیر گذار گردند و حق ورود به بازار به طریقی آزاد، مناسب و رقابتی بیابند، این به نفع آمریکا و جهان است...»

آفریکوم (یا آمریکا آفریکوم) مرکز فرماندهی واحد وزارت دفاع آمریکا است که مسئول عملیات نظامی در ۵۳ کشور آفریقائی (به استثنای مصر) می‌باشد و از اول اکتبر ۲۰۰۷ تشکیل شده و به طور رسمی از اول اکتبر ۲۰۰۸ در بخش عمومی پنتاگون ظاهر گشته و به نمایندگان کشورهای آفریقائی معرفی می‌شود. تدریجاً روشن شد که هدف این نهاد ترجیحاً مبارزه با ترور اسلامی نیست که برای بالابردن نفوذش مقدماتاً گفته شده بود، بلکه به قصد حفاظت از و کمک به ازدیاد نفوذ نظامی و منافع اقتصادی آمریکا (و عمدتاً انرژی) به وجود آمده است.

در مورد وضعیت قانونی، «ماده ی ۲۰۰۹ مربوط به خلع سلاح ارتش مقاومت در شمال اوگاندا» پیشنهاد رپ. اد رویس بر این بود تا آفریکوم نه تنها از نظر تکنیکی بلکه از نظر فیزیکی و شرکت در جنگ با گروه‌های مسلحی که اوگاندا و جمهوری





جنایتکار نظیر الشباب فرصت داد تا جنگ خشن تروریستی اش را علیه مردم در هر دو طرف و با ادعای آزادکردن فقیران سومالی سازمان دهد... طبق گزارش سازمان ملل در ۵ فوریه ۲۰۱۰، حدود ۳.۲ میلیون نفر در سومالی نیاز به کمک فوری غذایی دارند، نزدیک ۱۷٪ کودکان دچار سوء تغذیه اند و تعداد بخشی از مردم سومالی که در جهان سرگردان شده اند مرتباً افزایش می یابد...

نتیجه گیری

... این چیز جدیدی نیست که ارتشها برای شروع غارت کردن کشورها ابتدا آنها را به تصرف درمی آورند. قرنها دولتها در دفاع از منافع سرمایه ارتش خود را وارد ماجراجویی در خارج می کردند. جهان جدید این شیوه ی ابتدائی و خام را کنار گذاشته است و امروز تکنولوژی پیچیده ای که برای ایجاد توهم می باشد آگاهانه به کار گرفته می شود. با «زمینه ی بالایی اخلاقی» بازار آزاد سرمایه داری، بورژوازی آفریقا از این که زیر-پیمانکار شده، راضی هست؛ کل محاسبه ساده می شود، به ویژه زمانی که در غارت کردن «سهم قومی» از آن مطرح می شود. ادعای این که آفریقائیه از پروژه اشتغال و ایجاد طبقه متوسط سود می برند، حرفهای قشنگی هستند در توجیه بی حقوقی و رنج کشی در قاره.

از سایت تلویزیون آزمایشی
رنجبران دیدن کنید و
برنامه های اینترنتی آن را
مشاهده کنید!
<http://teleranjbaran.wordpress.com>

از سایت زبان های خارجی
(انگلیسی - آلمانی)
حزب رنجبران ایران دیدن کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_english

آفریکوم حضورش در آفریقا رادر وب سایتش چنین توجیه می کند:
آفریقا از نظر نظامی، استراتژیکی و اقتصادی در عرصه ی جهانی اهمیت رشد یابنده ای دارد. باوجوداین، بسیاری از ملتهای قاره آفریقا از جامعه جهانی برای تامین امنیت شان کمک می طلبند. از دیدگاه آمریکا، کمک رسانی برای بالا بردن توانائی شریکان آفریقائی اهمیتی استراتژیک دارد و به سازمانهای نظیر نیروی نظامی ناظر آفریقائی که قصد رهبری تامین امنیت را در آنجا دارد، جهت ایجاد چارچوب ثبات سیاسی و رشد اقتصادی باید کمک شود. به همین علت بودجه ی آفریکوم از ۵۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۷ به ۳۱۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۹ رسید - البته بدون محاسبه ی کمک نظامی به کشورهای عضو. این همچنین اهمیت این طرح را برای آمریکا نشان می دهد... فرماندهی آمریکا آفریقا (USAFRICOM) اکنون میلیاردها دلار صرف آموزش دهی و تامین تسلیحاتی می کند. این کمتر از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ نخواهد بود و این مبلغ صرف ارتشهای بسیاری از رژیمهای سرکوبگر می شود.

سودان مثال خوبی در این مورد است. به طور آشکاری، دولتهای غربی و از جمله آمریکا هیچ گاه تا بدین اندازه انتقادی به رژیم خرطوم برخورد نمی کردند و حتا آن را به نسل کشی در دارفور متهم نمودند. این واقعه که رئیس سازمان جاسوسی سودان توسط دادگاه جنائی بین المللی تحت تعقیب بود، اما به طور مخفیانه به آمریکا برای مذاکره با سی.آی.ا. در مورد مصالح نظامی در شاخ آفریقا پرواز کرد، یکی از معروف ترین دوروئی دولت بوش را نشان می دهد....

امروز، فرماندهی آمریکا آفریقا در حداقل ۳۸ کشور با برنامه تربیت نیروهای ضد تروریستی فعالیت می کند... اشغال سومالی توسط نیروهای اتیوپی در سال ۲۰۰۶ با حمایت ساز و برگ آفریکوم صورت گرفت که به سازمانی

کنگو قادر به از بین بردن آنها نشده بودند، امکان پیدا کند. رويس گفت: عروج آفریقا به مثابه یک تولید کننده عمده نفت برای آمریکا به نفع زیر- کمیته ای هست که من مدتی در آن شرکت داشتم. در اجلاس رهبری این زیر- کمیته در سال ۲۰۰۰ گفته شد که روشن است که منافع ملی ما در این است که منابع خرید نفت مان را به ویژه با در نظر گرفتن وضعیت بهم ریخته ی سیاسی در مناطق کلیدی جهان، متعدد کنیم. گسترش تولید نفت در آفریقا به این منافع خدمت می کند...

این صحبت در خدمت سرمایه بزرگ است تا در خدمت به انسانیت. در ۲ ژانویه ۲۰۰۲، در سمپوزیومی در واشنگتون در مورد نفت آفریقا در سندی به نام «نفت آفریقائی: ارجحیتی برای امنیت آمریکا و رشد آفریقا» نکاتی مطرح شد که زمینه را برای عملیاتی که بعداً اتفاق افتاد هموار نمود. در این تجمع متخصصان سرشناس در مورد آفریقا نظیر: باری شوتز، متخصص امور آفریقا در دولت بوش، سرتیپ کارن کویاتکوسکی، دارای مقام بالا در نیروی هوایی، و واتر کانستینر، معاون بوش در امور آفریقا، حضور داشتند. کریستین ساینس مانیفور در مورد این سمپوزیوم نوشت:

«در ژانویه سال گذشته، انستیتوی مطالعات پیشرفته ی استراتژیک و سیاسی در هوستون تگزاس سمپوزیومی ترتیب داد که در آن نمایندگان دولت و صنعت نفت حضور داشتند. یک گروه کار بانفوذ به نام گروه پیشگام سیاست نفتی در آفریقا در همکاری با باری شوتز و پال میکائیل وایی که مسئول تهیه ی سیاست دولت آمریکا در مورد نفت در بخش غرب آفریقا و از محققان انستیتوی فوق الذکر بودند، این سمپوزیوم را ترتیب دادند... سند ارائه شده از کنگره و دولت آمریکا می خواهد که تولید هر چه بیشتر نفت در آفریقا را توصیه کند و اعلام نماید که در خلیج گینه آمریکا منافی حیاتی دارد».

ما اکنون شاهد تولد تهاجمی آفریکوم هستیم. فردی که مسئولیت انجام این کار به عهده ی او گذاشته شده است، ژنرال ویلیام ای. «کیپ» وارد است که در میدان جنگ آفریقا ناشناخته نیست. او در سال ۱۹۹۳ در سومالی بود، زمانی که نیروهای آمریکا از یک گروه کوچک شورشی ضربه خورد که آمریکا را مجبور ساخت تا خود را از این مهلکه به عقب بکشد.

آفریکوم وارد عملیات می شود



صفبندی رفرمیستهای چپ در برابر انقلاب!

ناتوانی صف بندی "اصلاح طلب" که درکسوت "جنبش سبز" در سال گذشته برای رسیدن به قدرت و یا سهیم شدن در آن تلاش نمود، ناکارآمدی خود را در عرصه رقابتهای، تخالفات و تخصصات طبقاتی چه با رقیبان در قدرت و چه با اپوزیسیون آزادی خواه و چپ نشان داد. به ویژه این که جنبش توده های تحت ستم و استثمار طی ۹ ماه اخیر، فراتر از آمال و آرزوهای "جنبش سبز" پیش رفت و مطرح شدن شعارهای رادیکال و هم راه نشدن طبقه ی کارگر با اهداف رفرمیستهای "جنبش سبز"، سردمداران این

جنبش را به "آهسته بیا، آهسته برو" با جناح حاکم جمهوری اسلامی و سکوت کشاند. در حالی که خواسته های توده های معترض در مبارزه علیه حکومت اسلامی و کلا علیه نظام سرمایه داری به صورتهای مختلفی تداوم می یابند.

در چنین وضعی که تلاش قلم به دستان جناح راست رفرمیست و مدافعان سرسخت "نظام دموکراتیک" سرمایه داری و نوشته های دل سوزانه و دلباخته شان در دفاع از این نظام خیالی، طنینی در میان خیل عظیم تولیدگران گرسنه و ستم دیده ی جامعه پیدا

نکرده، و ضدیت شان با کمونیسم علمی نیز جز به ایجاد احترام و انگیزه برای مطالعه و جست و جوی راه حل انقلابی و پیشرو کمونیستی در میان روشن فکرانی که رو به استثمار شده گان و ستم دیده گان جامعه دارند، نتیجه ای به بار نیآورده است؛ رفرمیستهای چپ پا پیش گذاشته اند تا به داد "جنبش سبز" رسیده و رفرمیسم بورژوائی را از زیر ضرباتی که جنبش چپ انقلابی و کمونیستی در سوا ساختن ماهیت ناپیگیر و سازشکار بورژوا - رفرمیستهای آن وارد ساخته است، نجات داده و لاقبل بخشی از

صفحه ۲۲

گفتمان های مسلط نظام جهانی و وظیفه نیروهای چپ

در زمان جنگ، هریک از متخاصمین، میدان عمل جنگ را در حیطه ای انتخاب می کنند که به نفع کامل خود در کارزار علیه دشمن باشد و حتی تلاش می کنند که با جلب و کشیدن نیروهای دشمن به درون آن میدان و حیطه، آنها را در موضع دفاعی قرار دهند. این امر در حوزه سیاست چه در سطح ملی و چه در سطح مبارزات بین المللی و ژئوپولیتیکی جهانی نیز صدق می کند. در سی و اندی سال گذشته، بویژه در دوره بعد از "جنگ سرد"، قدرت های مسلط درون نظام جهانی سرمایه (آمریکا، اروپای

آتلانتیک و ژاپن) محتوای سه میدان کارزار سیاسی را بعد از تعبیه و تنظیم به عنوان گفتمان های مسلط مطرح ساخته و تلاش کرده اند که قربانیان نظام و چالشگران ضد خود را به درون آن میدان ها کشیده و آنها را در موضع دفاعی قرار دهند. این سه میدان کارزار و گفتمان های جاری متعلق به این میدان ها عبارتند از:

- استقرار دموکراسی و پیشرفت آن ارتباط ضروری و اجتناب ناپذیری با اقتصاد "بازار آزاد" دارد.
- جهانی گرائی (جهانی شدن سرمایه) تنها

راه برون رفت بشر از فقر و فلاکت و عقب ماندگی است.

- عصر مبارزات ملی و طبقاتی به پایان رسیده و "تلاقی تمدن ها" جایگزین آنها گشته است.

در این نوشتار بعد از توضیح اجمالی هر یک از این سه گفتمان که به شکرانه رسانه های گروهی فرمانبردار از یک سو و حمایت مالی و نظامی دولت های مقتدر سه سره نظام جهانی (کشورهای جی ۳) از سوی دیگر به گفتمان های مسلط در اکثر کشورهای جهان تبدیل شده اند، به نقد

صفحه ۲۲

نکاتی پیرامون تجددطلبی و خرد رهائی بخش

در تاریخ زندگی بشر حوادث و دگر دیسی های مهم و فراگیری به وقوع پیوسته اند که در شکل گیری و رشد جوامع نقش اساسی داشته اند. نزدیک به پنج هزار سال پیش، بشر موفق شد که با کشت زمین قدرت تولیدی خود را پنجاه مرتبه نسبت به عصر "شکار و تجمع" افزایش دهد. در عصر جدید (مدرن) که به عقیده اکثر مورخین نزدیک به پانصد سال پیش آغاز گشت، دو دوره تاریخی وجود دارند که فعل و انفعالات

درون آنها تاثیر تعیین کننده در زندگی انسان و تکامل جوامع معاصر گذاشتند. این دو دوره تاریخی عبارتند از:

الف - دوره تجددطلبی و عصر روشنگری منبعت از آن در قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ میلادی.
ب - دوره بررسی و نقد رادیکال از خصلت بورژوائی تجددطلبی و روشنگری توسط مارکس در قرن نوزدهم. چون وقوع این دوره های تاریخی مهم

مصادف با دوره تولد و رشد سرمایه داری در اروپا بود، در نتیجه بجا و مناسب است که در بررسی تجددطلبی و روشنگری و رابطه ارگانیک بین آنها به دو نکته اساسی زیرین توجه کنیم:

۱- تعریف تجددطلبی و روشنگری منبعت از آن
۲- ویژگی بورژوائی تجددطلبی و روشنگری

صفحه ۲۲

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org